شرح رسالة انه

مناقب السادات

١٨

مناقب السادات

بسم الله الرحمن الرحیم

احوال مصنف کتاب مناقب السادات

شیخ عبد الحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار آورده که
قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس سره شهرت
اوصافش مستغنی است از شرح آن اگرچه در زمان او دانشمندان
بوده اند که او استادان و شریکان او بوده اما شهرت
و قبولی که حق تعالی او را عطا کرد هیچکس را از اهل زمان او
نکرد از تصنیفات او یکی حواشی کافیه است که در لطافت و متانت
بعدیل واقع شده و هم در حالت حیات او مشهور عالم گشته
و ارشاد در نحو که در وی تمثیل در ضمن تعبیر التزام نموده و ترتیب
جدید اختیار فرموده است نیز متنی است لطیف و متین بی
نظیر و قرین و بدیع البیان نیز متنی است در علم بلاغت

درانجا

در انجا مقید بسجع شده است و بحر مواج تفسیر قران مجید کرده
بعبارت فارسی در روی بیان ترکیب و معنی فصل و وصل
داده است و در انجا نیز از برای سجع تکلفی کرده است
قابل اختصار و تنقیح و تهذیب است و بر اصول بزدوی تا بحث
امر نیز شرحی نوشته و کتب و رسائل دیگر نیز دارد
فارسی و عربی و رساله دارد در تقسیم علوم و در صنائع نیز
رساله فارسی دارد و سلیقه شعر نیز دارد و این قطعه او
که بیکی از ملوک در باب طلب جاریه نوشته است مشهور است

قطعه این نفس خاکسار که اتش سزای اوست
بر باد گشت لائق بی اب کردنست
یک کس چنان فرست که پا بر سرم نهد
ریزد همه منی و تکبر که در من است

وفات او در سنه ثمان واربعین وثمانمائة و قبر او در شهر

جونپورست قاضی شهاب الدین رساله دارد مسمی
بمناقب السادات در انجا داد عقیدت و محبت با اهل
بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین داده سرمایه
سعادت و موجب نجات وی در اخرت ان خواهد بود
ان شاء الله تعالی باعث تصنیف ان رساله را چنان
گویند که در زمان او سیدی بود که او را سید اجمل گفتند
از اکابر وقت بود ولیکن جمال نسبتش از حلیه علم و
فضل عاطل بود غالبا قاضی را با وی در بعضی محافل
ملوک در تقدیم و تاخیر مجلس نزاعی شده بود دراول
قائل شد بافضلیت عالم و تقدیم او بر علوی عامی بعد
ازان بتسویه عالم غیر علوی با علوی غیر عالم و درین
باب رساله نوشت و گفت که عالمیت ما متشخص و
متیقن است و علویت شما مشکوک پس ما را تقدیم و ترجیح

برشما ثابت باشد او سناد قاضی شهاب الدین را

اینمعنی ازوی ناخوش امد مزاج حالش ازوی منحرف

گشت قاضی ازین معنی برگشت و در مناقب سادات

و فضلیت ایشان رساله نوشت و ازانچه گذشته بود

اعتذار نمود و بعضی گویند که حضرت سرور کائنات را

علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بخواب دید

که او را ازین معنی تنبیه میفرماید و بر استرضای سید

اجل مذکور تحریص مینماید قاضی پیش سید رفت

و توبه کرد و رساله نوشت والله اعلم بالصواب.

وفی سبحة المرجان

مولانا القاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی

الدولت آبادی نور الله ضریحه ولد القاضی بدولت آباد دهلی

وتلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدهلوی و مولانا خواجگی الدهلوی

وهو من تلامذة مولانا معين الدين العمراني رحمه الله تعالى
ففاق اقرانه وسبق اخوانه وكان القاضي عبد المقتدر
يقول في حقه يأتيني من الطلبة من جلده علم ولحمه علم
وعظمه علم ولما توجه الموكب التيموري الى الهند فخرج
مولانا خواجگي قبل وصوله الى الدهلي منها الى كالپي
خرج قاضي شهاب الدين بصحبة استاذه الى كالپي فاقام
مولانا خواجگي بكالپي وذهب القاضي الى دار الجبور
جونفور بفتح الجيم وسكون الواو والنون وضم الفاء
وسكون الواو وآخرها راء مهملة بلدة عظيمة من صوبة
اله اباد كانت دار الخلافة للسلاطين الشرقية
وذكر طبقتهم مسطور في تواريخ الهند لشا بها كثير من المشائخ
والعلماء فاغتنم سلطان ابراهيم الشرقي والي جونفور ورود
ونضر سقاه الله سحائب الاحسان وروده وعظمه بين الكبراء
ولقبه بملك العلماء فزين القاضي مسند الافادة وفاق

العطارد في افاضة السعادة والف كتبا سارت بها الركبان
العرب والعجم واذكى سرجا اهدى من النار الموقدة على العلم
منها البحر المواج تفسير القرآن العظيم بالفارسية والحواشي
على كافية النحو وهي اشهر تصانيفه والارشاد وهو متن في النحو
التزم فيه تمثيل المسئلة في ضمن تعريفها وبدائع الميزان
وهو متن في فن البلاغة بعبارات مسجعة وشرح البزدوي
في اصول الفقه الى بحث الامر وشرح بسيط على قصيدة
بانت سعاد ورسالة في تقسيم العلوم بالعبارة الفارسية
ومناقب السادات بتلك العبارة وغيرها توفي لخمس
بقين من رجب المرجب سنة تسع واربعين وثمان مائة
ودفن بجونفور في الجانب الجنوبي من مسجد السلطان ابراهيم
الشرقي رحمه الله تعالى

مشارق الدراری

للقاضی شهاب الدین

محمد ابن ابا بکر قرشی تبریزی

۳۱۹ صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

والصلوة والسلام على رسوله محمد و اله

واصحابه وازواجه وذرياته

وعترته اجمعين

اما بعد بدانکه بندهٔ درگاه نبوی و خویدم

بارگاه

بارگاه مصطفوی صلی الله علیه وسلم

شهاب بن شمس ابن عمر دولت آبادی

چون مودت اولاد رسول و محبت احفاد بتول

علیهم من الصلوات اجملها و من التحیات

اکملها یکی از اصول طاعات و فصول

عبادات است و برای روزگار باقی و پایدار

و تا قیام قیامت قائم و دائم و بر گروندگان

لازم و بر اهل ایمان واجب است و هر یکی از

اخیار و ابرار و مردمان نیک تبار در

محبان اوصاف و محامد ایشان دم زند لان

من احب شیئا اکثر ذکره بحکم این

مقدمه چهل حدیث با ترجمه مرتب گردانیده

تبرکا ابتدا بآیات و انتها بمسائل و حکایات

مرکب و بده باب مبوب کرده امد تا هر که بخواند

بداند و بر موجب ان کار کند با انبیا در عشره

عاشورا مبعوث و بمراتب سعداء العشره المبشره

رضی الله عنهم موروث شود آمین

یا رب العالمین اللهم ارزقنا العلم و العمل

فهرست ابواب

باب اول در مودت اولاد رسول صلعم

قوله تعالی ذلك الذی یبشر الله عباده الذین امنوا وعملوا الصالحات: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی فی الکشاف والمدارك لما نزلت هذه الایة قیل یا رسول الله من قرابتك

من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم قال علی وفاطمة وابناهما — علیکم — قیل من هم

نکته درین انست که چون مصطفی صلعم
حبیب حق ست و علویه محبوب رسول صلعم اند
چنانچه بتواتر معروف و بتوارث مشهورست
و مودت اعز ترین اعزاز بست محبوبان رسول — رسول صلعم اند
اشرف ترین اشرافند پس اعزاز با اشرف
و تشریف دادن تا صرف الشیء فی محله باشد — ترجیح
و مودت انست که جور و جفای محبوب را

شفای دوای خود داند وجرم خطای ویرا

وفا خواند وبلیات وناکامی وی سرنهد

وجمله چیزها بهر وی در بازد وبعده مودت

کامل باشد پس مودت قربی بر مومن

سنی بنص صریح واجب وثابت شد

هرکه قبول کند ومنقاد شود مومن موحد باشد

والا کافر ملحد وملعون مرتد شود

قال امام الصغار رح المودة هی التی

فیها ثبات واستقرار لان المودة

هو الوتد وهو يدل عليه وقيل المودة
هي الصداقة اى هي التى فيها صدق
بان يكون محله القلب دون اللسان
الصدق دوست داشتن ومنه الصديق راست
وراست گو داشتن ومنه الصادق وعلى هذا
القياس المودة نهاية المحبة والمحبة
الاطاعة والانقياد وضدها الاستكبار
والعناد وعليه الاشهاد قول الشاعر شعر
لوكان حبك صادقًا لاطعته

ان المحب لمن يحب يطيع

دلهذا قال ابن عباس مودت انست كه
میخواهم که در معرفت و مظاهرت ایشان
سعی جمیل کنید و با دوستان ایشان دوست
و یار و از دشمنان ایشان بیزار باشید
و علیه قول الشاعر شعر

با دوستان دوست ترا دوستی رواست
با دشمنان دوست ترا دوستی خطاست

و فی الکشاف تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک

لیس یغاب عنک البلاد یعنی دوست داری دشمن مرا ‌ النوکر

پس کمان بری که من دوست توام نیست

براین دعوی تکرحمق دوراز تو فالحاصل مودت ‌ حمق

وتصدیق بمعنی واحدست والتصدیق

التسلیم والانقیاد وترک الاستکبار

والعناد واتفق علیه اهل الشریعة و

اللغات ازانکه کفار مخاطبند بقبول شرائع

نه باتیان ومکلفند بترک عناد واستکبار

بامصطفی صلعم که عناد واستکبار کسانی

که مصطفی را جعند مثل عناد اقربا و اولاد او

و هم ازین است که اگر کسی جمیع اساس شرایع را در

بتن معمول دارد و باهانت علویرا علویک

یا موی مصطفی را مویک کوید کافر کردد و نیز

اگر کسی محبوب رسول را دشمن دارد کافر شود

بحدیکه اگر کسی کوید مصطفی صلعم کدو را دوست داشت

من دوست نمیدارم کافر شود و بدین معنی است

که المتکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفی و یا باکسانی

که تکبر ایشان بوی باز کردد بدانکه تکبر و اهانت

وجفا و حقارت ولد بوالد عقلاً و دیناً و
حساً و شرعاً ثابت است و بر آدمی زاده که بشیر
بشر پرورده عیان و اظهر البیانست بلکه
اهانت غلام که از نسل هند و وجهود باشد
سرایت بصاحب است و این معنی از صبیان
کافیه خوان تحقیق کرده باشی در ترکیب
زیداً ضربت غلامه ای اهنت
تقدیر کرده اند چه کمانست ترا که اهانت
کفش عالم که از پوست گاو و چرم خر است

بمساس رجله کفر بود لاسیما فرزند مصطفی

صلعم که جزء اصلی و پرکاله صلبی و قلبی است

اهانت و عناد بمصطفی صلعم سرایت نکند

حاشا الله لا یظنه احد و لهذا در تذکرة

الاولیا میگوید هر کرا بر محمد صلعم ایمان است

و براولاد او ایمان ندارد بر محمد صلعم ایمان ندارد

یعنی تا از استکبار و عناد اولادش

باز نیاید از عناد مصطفی باز نیامده باشد

نمی بینی که دشمن اولاد شاه دشمن شاه است

ومحب اولاد ش محب اوست وازبهراین معنی
در زاهدی وعتابی میگوید که مودت اولاد
رسول صلعم شرط صحت ایمانست زیراکه
تصدیق ومودت یکی ست ومعنی واحد است
کمابیناه والنچه بعضی حکمای منطق گفته اند
التصدیق العلم وآنمعنی درین محل غیر مطابقست
الاانکه ابوعلی سیناره که درین محل تصور
بمعنی تصدیق وقبول گفته ست ازانکه مجرد
علم ایمان نیست لقوله تعالی وان الذین

اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق

من ربهم وما الله بغافل عما یعملون

ای ان کسانیکه آیت توریت میخوانند

هر اینه میدانند که محمد صلعم پیغامبر برحق است

اما عمل ایشان خلاف علم است ٭ وجحد

یقین نیز ایمان نیست لقوله تعالی وجحدوا

بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا ٭

ای انکار کردند آیات ما را که بموسی نازل

کردانیده بودیم با انکه یقین میداشتند که انهمه حق است

١٣

١٧

ومجرد عرفان نیز ایمان نیست لقوله تعالی
الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه
کما یعرفون ابناءهم ای اهل کتاب
هر اینه می شناسند محمد رسول الله را بی
شک و شبهه چنانچه پسران خود را می شناسند
وقیل المودة نهایة المحبة وفی تفسیر
السلمی عند قوله تعالی وقد شغفها حبّاً
قال الجنید رح المحب من لا یری جفاء
المحبوب جفاء بل یری جفاءه وفاءً

و فی کشف المحجوب عن یحیی بن معاذ رح

حقیقة المحبة ان لا تنتقص بالجور

والجفاء ولا تزید بالبر والعطاء

پس حاصل معنی این آیه این باشد بگو یا محمد

مر این گروندگان خود را نمیخواهم از شما بر

تبلیغ وحی اجر را مگر آنکه از جور و جفای اولاد

من احتراز کنید و احسان و حسنات از ایشان

باز مگیرید و از جهت فسق و فجور ایشان رعایت ایشان باز مدارید

و آنچه منای ایشان باشد بر ایشان رسانید

لانه نتیجة المحبة وعلامتها لقوله تعالی

ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا

فی الزاهدیة والعتابیة یقترف ای یکتسب ویعمل

هرکه ایشانرا دوست دارد تحقیق ان دوستی را

ثنا گوید ومدام نیکوئی کند که دوستی ورای حسنات

وچون حسنه بعد مودت ذکر کرد معلوم شد که حسنه بعد

مودت است وفی زاد الفقهاء مسئله لو قال ان

احببتنی فانت طالق فلو قالت احبک

طلقت لانها اخبرت عما فی ضمیرها واما

اذا سکتت فلا یعرف الا بالاثر وهو
بزیادة الهبات والعطیات وحاصله اگر مرد
زن خود را گفت که اگر مرا دوست داری ترا طلاق
اگر زن گوید دوست میدارم مطلقه شود واگر ساکت
ماند شناخته نشود مگر بعلامت وان از زیاده هبات
وبخشش است وعطیات زیرا که این نتیجه مودت
ومحبت است ودرین باب شیخ سعدی فرماید فرد

یار آن بود که صبر کند در جفای یار
تا در سبیل دوست بپایان برد وفا

یار آن بود که با من و بجای جفا کند وفا

بس

پس چون معنی علامت مودت بتو روشن گشت
و مومن بحکم نص محب اولاد رسول است پس اگر
ولدی از اولاد رسول بر مومنی رود که خود را او
مومن میگویاند و حوائج و اغراض خود بوی
عرض کند و چیزی از وی خواهد و سوال کند
هدیه باشد نه گدائی زیرا که خواست محبوب
هیچ محب مکروه نه پندارد و لهذا مصطفی صلعم
از یاران و اهل بیت خود پرسیده است
هل عندکم شیءٌ آکله فانی جائع و فی شرح الهدایه

فی باب التیمم قد سال النبیؐ لبعض حوائجه
من اصحابه بلکه اتحاد و یکانکی انست که
کالای دوست بی اذن دوست ستاند
وسمی لهذا النوع الرضاء المستدل
و در کلیله دمنه میکوید هر که نصیحت از بادشاهی
بپوشد و ناتوانی از طبیب بنهان کند و اظهار
درویشی و فاقه بر دوستان جائز نه بیند
خیانت کرده باشد نه دیانت در فوائد
جلالیه میکوید که کاهی مصطفی صلعم در خانه ابوهریره

بیامدی واو در خانه نبودی دیگش گرم کردی

وطعام کشیدی وخوردی ازانکه دوست

نخواهد رنجید بلکه شاد خواهد شد

وفی الملتقط الناصری ولودخل فی

بیت صدیق فسیخن القدر واکل

منه جاز ولواکل من کرم صدیقه

ویعلم ان صاحب الکرم لایکره فلا باس

پس چون معنی مودت وقضیه محبت چنین است

عجب ترین اعجاب ازکسانیست که خود را

محب و عاشق رسول خوانند و دوستان
خاندان تصور کنند و ورثة الانبیاء و الشیخ
فی قومه کالنبی فی امته خود را دانند و بانگ
دانشمندی و شیخی خود را شهره کنند مع هذا
اگر دعوت کنند اولا درویش را که فقرا باشند
نخوانند و آنان که ناخوانده آیند از در بیرون
برانند اگر دعوت از بهر حق است از ایشان
کسی احق نیست و اگر بهر نمود از خلق است
اجابت ان از خیانت است نه از دیانت

وفی الطحاوی اذا علم فی الدعوة شیٔ
من الفساد او شیٔ یلحق به الطعن فی الدین
لا یجب اجابتها و در مشارق ست که بد
دعوتی ست که دران درویشانرا برون دارند
و توانگرانرا درون خوانند سبب نا گذاشتن
فقرا دعوت را مصطفی صلعم بئس الدعوة
خواند خاصة که فرزندان و دلبندان رسول
که مودت ایشان بنص ثابت ست پس چون
ایشانرا درون نگذارند از محبت بیزار باشند

واین دعوت بنود بلکه ظهور عداوت با
حضرت رسالت باشد صلی الله علیه واله وسلم شعر
وای نه یکبار که صد بار وای
زین همه گبران مسلمان نمای
می آرند که چون خواجه فرید الحق والدین گنج
شکر رحمة الله را باستدعای اندمیفرمودی
که بیک شرط قبول کنم که سادات را پیش
در ارند و صدر جای ایشان کنند هر اینه بدین
عادت قطب عالم گشته رعایت شاهزادگان

خواص دانند خصوصا رعایت کسانی که بنص
ثابت شده که محل مودت و مقر محبت اند
کذا فی المدارک والکشاف ولم یقل الا
مودة القربی او المودة للقربی لانهم
جعلوا مکانا للمحبة و مقرا لها لانهم
ذکروا بلفظ فی للظرف ؛ و شیخ سعدی
فرماید ؛ شعر

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
عشق محمد بس است و ال محمد

وقالوا المودة كمال الرضا والراضی کلیلة

العین ؎ وعلیه نور اللہ شعر

عین الرضا عن کل عیب کلیلة

ولکن عین السخط تبدی مساویا

الحدیث الاول فی شرح التعرف حبک

فی الشیٔ یعمی ویبکم ویصم ترجمہ

مصطفے فرمود صلعم دوستی تو در چیزی کور کند

از عیوب و گنگ و کر کند از طعون و اشتکاے

گلہ پس نتیجۂ این مقالت آنست کہ مودت

اولاد مصطفی خاصه از جهت فرزندی مصطفی است

صلعم قطع نظر از عبادات و فجور ایشان

زیراکه در آیه مطلق قربی مذکورست و فرزندی

باتباع و صلاح موقوف نیست از انکه هرچند

بنی آدم و بنی اسرائیل کافر شدند از خطاب

بنی ادم برون نیامدند و از بنی اسرائیل خارج

نشدند و هرچند که مصطفی افضل انبیاست

از بنی هاشم و عبدالمطلب خارج نشد و هاشم

بود انچه بود المقصود مودت اولاد رسول

بفرمان خداوند رحمن منزل در قران واجب

بملازمت مساوی بر جمیع مومنان هست

بلکه از اصول طاعتست رعایت ایشان

اطاعت فرمان ربست اگر از جور و جفا و عصیان

و خطای ایشان رعایت از ایشان باز گیری

بابلهی مانی که نماز میگذارد و یا روزه داشته بود

کسی وی را ناسزا گفت وی از سر خشم نماز و

روزه شکست پس بجفای دیگر عبادت رب

گذاشتن ضرر خود است بخشم بر وی واجب الشان

خاصه از حب مصطفی صلعم ست کذا فی المشکوة والروضه

الحدیث الثانی احبّوا الله لما یغدوکم

من نعمة فاحبونی لحب الله واحبّوا اهل

بیتی لحبی ترجمه مصطفی صلعم فرمود که دوست

دارید خداوند را برای شکر هر نعمتی که بهر با مداد

میدهد شما را و دوست دارید مرا از بهر خداوند

تعالی و دوست دارید فرزندان مرا خاصه از

بهر من و فی اعلام الهدی عقیدة شیخ الشیوخ

رضی الله عنه فمن کان فی قلبه حب رسول الله صلعم

لابد له من محبة اولاده یعنی پس هر کرا

باشد در دل او محبت رسول الله صلعم پس چاره

نیست او را از دوستی اولاد او ولابد گفت

تا دانسته شود که حب ایشان طبیعی است نه اختیاری

زیرا که حب دو نوع است اختیاری و طبیعی

کذا فی المشارق

الحدیث الثالث کنا مع النبی صلعم

وهو اخذ بید عمر بن خطاب فقال له عمر

یا رسول الله کنت انت ابغض الناس الی

من کل احد والان امنت بک وصرت
احب الی من کل شیٔ الا نفسی فقال
النبی علیه السلام لا والذی نفسی بیده
لاتکون مومنا حتی اکون احب الیک من
کل شیٔ فقال عمر الان والله لانت احب
الی من نفسی فقال الان صرت مومنا یا عمر
ترجمه در آثار علمی میگوید که روزی مصطفی صلعم
دست عمر در دست مبارک خود گرفته بود پس
عمر گفت سیدا مرا از تو کسی دشمن تر نبود

اکنون ایمان آوردم بتو و دوست گرفتم ترا
از جمیع چیزها مگر از جان خود پس مصطفی فرمود
که نیست ایمان بخدای که جان من بفرمان اوست
تا آنکه دوست نباشم بسوی تو از جمیع چیزها
یعنی از جان نیز پس عمر گفت یا رسول الله
اکنون من ترا از جان نیز دوستر میدارم
پس مصطفی صلعم فرمود که اکنون مومن دینی
و صحابی سنی شدی خطابی گوید
مراد ازین محبت اختیاری است نه طبعی زیرا که

محبت طبیعی دوستی با مال وازواج واولاد است

که بآن باختیار دست ندهد ومحبت اختیاری

محبت خدا است ومصطفی یا برگزیدگان است

اگر اختیاری نبودی عمر الآن نگفتی

شیخ احمد بخاری گوید هر کرا با اولاد رسول ص

حب طبیعی ست او در عین عنایت وعطیت است

اگرچه گناه عالمیان دارد واگر محبت طبیعی نباشد

باختیار بدست آرد اگر بکوشش وسعی بدست

نیاید تحقیق دانند که ویرا از رحمت حق تعالی

رانده اند پس اگر از صباح تا رواح به پیشانی
خود بر زمین مالد و علم اولین و آخرین خواند سجودی
ندارد و برای اعتماد نشاید از آنکه بسیار علمای
پارسا رانده شده اند علامت ثبوت ایمان
آنست که اولاد رسول را دوست دارد
و وظیفه دوستی آنست که از دیدن ایشان
خوش حال شود
الحدیث الرابع فی المصابیح رواه المطلب
بن ربیعه ان العباس دخل علی رسول الله

مغضبا وانا عنده فقال ما اغضبك قال
یا رسول الله ما لنا ولقریش ان تلاقوا
بینهم تلاقوا بوجوه مشرحة واذا تلاقونا
لقونا بغیر ذلک فغضب رسول الله صلعم
حتی احمر وجهه ثم قال والذی نفسی بیده
لا یدخل قلب رجل ایمان حتی یحبکم الله ولرسوله
ترجمه مطلب بن ربیعه گوید روزی پیش تخت
حضرت رسالت حاضر بودم عباس رضی الله عنه
امد در خشم شده مصطفی فرمود که یا عباس در

غضب که او در تراگفت یا رسول الله چه نقصانست

مارا وچه زیادتست مراین قریش را که چون با

یکدیگر ملاقات کنند ملاقی شوند بروی های

خوش وبشرهٔ تازه وچون با ما ملاقی شوند

خوش نمیگیرند پس مصطفی صلعم در غضب شد

چنانچه روی مبارک ایشان سرخ گشت اود

پس فرمود بخدائی که جان من بامر اوست

در نیاید ایمان در هیچ دلی تا دوست ندارد

شمارا ولفظ کم خطابست سوی جمیع قرابتیان

وصدق محبت آنست که هرچه ایشان خواهند

دریغ ندارند ؛

حکایت در شرف النبوة آورده است

که در بغداد علوی بود که او را سید خاتم گفتندی

سبب نامش چنان بود که در دست شخصی

انگشتری بود بدید از وی خواستان مرد ندا(د)

دران شب آن مرد مصطفی را در خواب دید که از وی

روی گردانیده فرمود که تو همانی که انگشتری

بخواست فرزند من تو ندادی بعده آن مرد

بسیار عذر خواست چون روز شد انگشتری

با هدایای دیگر پیش ان شاهزاده برد و داد

پس ازان باز سید خاتمش گفتندی و اکنون

~~دانند که یگانه ست~~ اورا ازان خود کنند

وانکه دانند که بیگانه ست اورا واگذارند

چون ابو جهل ملعون و یزید لعین اللهم اهد قومنا فانهم لا یعلمون

[illegible]

باب دوم در بشارت محبان اولاد رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم

قال الله تعالی ومن یقترف حسنة نزد له

فیها حسنا ان الله غفور شکور

وفی الزاهدیه هرکه نیکوئی کند در حق اهل بیت
رسول خداوند عزوجل در حق او نیکوئیها کند
بانواع نیکوئی ازانکه حسنةً نکره است
وحسنًا نیز نکره واقع شده وانواع نیکوئیها
بسیارست واز جمله ان دو نیکوئی رابذکر
خاصه یاد کرده که همه انبیا واولیا طالب و
جویان آنند یکی امرزش گناه دوم قبول
طاعت باطل یعنی من دریای غفورم گناه کرده اش
می امرزم وشکورم طاعت باطلش بپذیرم

واین بشارتی ست که بغیر ازین حسنه بدین
نعمت نرسی یکی انکه بمجرد اکتساب بقبول
وعده کرده دوم چنانکه فرموده تا شامل
باشد کل حسنات را ودر آیه دیگر فرموده ست
مَن جاء بالحسنة فله عشر امثالها ق قیام
آمدن بحسنه القیامة ام صعب و شان عظیم من اکتسب الان
حسنة جوزی فی ذلک الیوم بعشر امثالها
فالعاقل هو من اختار جزاء هو یبقی بازاء
ما هو فانٍ فالباقی هو اثر الحسنات والفانی

هو النفس اي ما يشتهيه النفس حكم عليه
بالفناء فيفنى لا محالة وان اختار الفاني
يتاتى له الندامة يوم القيمة اخواني
رحمكم الله ارحموا على عترة نبيكم وعظموهم
واحسنوا اليهم بالعطايا والهبات
ما استطعتم وان شق عليكم وان حصل
لكم ذلك ببذل انفسكم واموالكم
فابذل مالك ولا تغفل من ذلك واعلم   وانعم به
انك اذا احسنت الى غيرهم حسنة جوزيت

بعشر امثالها واذا احسنت الیهم تبشر بانک
تموت مسلما روز قیامت امدن بجنه
کاری صعب است بعد شل ان نیکوئی را ده جزا
دهند و عاقل انست که درین دنیای فانی
جزای باقی حاصل کند لقوله تعالی ما عندکم
ینفد وما عند الله باق وکرنه فردا حسرت
بری و ندامت خوری اکر میتوانی بقدر امکان
ووسع عطیات وهبات در حق ایشان کن
اکرچه جان وروان فروختنی و در باختنی بود

در باز و فدا اساز و این نعمت بدست آر

پس از محبت ایشان غافل مباش زیراکه

اگر در خیر ایشان نیکوئی کنی بعد قبول ده

جزا دهند و در حق ایشان بمجرد احسان

بشارت و امید اختتامش با ایمان است

الحدیث الاول فی الکشاف آلا و من مات

علی حب ال محمد مات مومنا الا و من مات

علی حب ال محمد مات مستکمل الایمان

الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا

الا ومن مات علی حب ال محمد مات شهیدا

الا ومن مات علی حب ال محمد یزف الی

جنة کما یزف العروس الی بیت زوجها

الا ومن مات علی حب ال محمد

مات علی السنة والجماعة الا ومن مات

علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار

ملائکة الرحمة ترجمه پیغمبر فرمود صلعم

اگاه باشید هرکه بر التزام دوستی اولاد محمد

میرد با ایمان مومن میرد وهرکه بر دوستی

اولاد محمد میرد با کمال ایمان میرد و هرکه
بر دوستی اولاد محمد میرد تائب میرد
و هرکه بر دوستی اولاد محمد میرد شهید میرد
و هرکه بر دوستی اولاد محمد میرد بفرستد
اورا سوی بهشت چنانچه فرستند عروس را
سوی خانه شوهر و هرکه بر دوستی آل محمد میرد
بر سنت و جماعت میرد والسنة فعل
الرسول وشنیده باشی که مصطفی علیه السلام
با ایشان چه محبت و چه شفقت داشت

و هرکه بر دوستی آل محمد میرد گرداند الله تعالی قبر ویرا زیارتگاه ملائکه رحمت

والجماعة فعل الصحابة والصحابة کلهم
لاتباعهم النبی استحملوا محبة عترته
علیه السلام وکذلک التابعون
لاتباعهم الصحابة احبوا اولاده
ومنذ لک الوقت الی یومناهم الذین
سموا مومنین لمحبتهم ایاه فالحاصل
ان الله جل ذکره وعز شانه امر بحب
المومنین عامة والنبی وعترته خاصة
کما ورد فی کنز العباد یعنی از انکار الی یومنا

سیذان

سنیان محبان ایشانند وهمچنین هرکه
بر دوستی ال محمد میرد گور وی زیارت گاه
فرشتگان رحمت باشد حاصل الامر
حضرت عزت اولاد رسول را دوست میدارد
چنانچه در کنز العباد اورده که حضرت مصطفی صلعم
بدوستی اولاد فرموده و دوست داشته
وهمچنین صحابه وتابعین وصلحا وفقهای
مومنین دوست داشته اند وبدوستی
ایشان فرموده اند پس محبت ایشان بنص

قران وبه قول وفعل مصطفی وصحابه وتابعین
وسلف وخلف ثابت است پس هر کس
که قبول نکند منکر شریعت و مرتد طریقت
وملحد حقیقت باشد العلیم یعلمه و
السعید یعمله وعلیه قول الشاعر شعر

دم بدم دم را برای مصطفی باید زدن
دست دل در دامن ال عبا باید زدن
نقش حب خاندان بر لوح دل باید نگاشت
مهر مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

دم مزن با هر که او بیگانه باشد از نبی
گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
هر درختی کو ندارد میوه حب آل علی
اصل او را سر بسر با تیشها باید زدن
پس هر که اولاد مصطفی را بدوستی او دوست
دارد فردای قیامت با مصطفی و اولاد او
بر انگیخته می شود
الحدیث الثانی من الدرر قوله تعالی
عند ملیک مقتدر قال یا علی اما علمت

من احبنا واستجمل محبینا اسکنه الله

معنا عند ملیک مقتدر ترجمه

مصطفی صلعم فرمودیا علی آیا نمیدانی تو

هر که دوست دارد مارا بلفظ جمع ذکر کرد

تا جمیع اهل بیت را شامل باشد و تعظیم کند

دوستان مارا قرار و جای دهد او را خدا وند

عز و جل نزدیک ما عند ملیک مقتدر

پس هر که نزدیک مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

مقرب جای یابد بمرتبه مصطفی شود اللهم

الحدیث الثالث من شرف النبوة والدرر

روی علی کرم الله وجهه ان النبی صلعم

اخذ بید الحسن والحسین وقال من

احبنی واحبّ هذین واباهما وامهما

وآلهما کان معی فی درجتی یوم القیمة

ترجمه روایت میکند امیر المومنین علی کرم الله وجهه

که مصطفی صلعم بگرفت بدست مبارک خویش

حسن وحسین را دران حال فرمود هر که دوست

دارد مرا ومراین دو کمود کانرا وپدر ومادر ایشانرا

و فرزندان ایشانرا باشند با من در درجه من
روز قیامت در بهشت پس کدام نعمت
ورای این باشد و کدام ابله و جاهل بود
که بدین نکوشد الهی گروندگان امت
مصطفی را ازین نعمت محروم نگردانی و
غافل نکنی و هر یکی را بدین دولت مشرف گردانی
الحدیث الرابع فی المغنی عند قوله تعالی
وان من قریة الا نحن مهلکوها الایة
قال طوبی لمن مات فی حبنا واهل البیت

ا و

او قتل فله الجنة ترجمه مصطفے صلعم فرمود [فی مجتبہ]

که مژده وخنک باد مران کسی را که در دوستی ما

و فرزندان ما میرد و یا کشته شود بس بهشت مر

او را باشد مسئله فی دستور الحقائق

یقول ان محب الرسول واولاده کان

معی فی الجنة لبشارة النبی لان قوله

صدق و وعده حق کما قال

حکایت در تفسیر مغنی اورده عند قوله تعالے

قل کل یعمل علی شاکلته ای علے نیته

روی عن امیر المومنین عمر بن اللیث والی
بلخ انه برز یوما الی الصحراء لعرض جیشه
استکبر نازلین مدورا
فراسخ فعند ذلك ذکر شهادة امیر المومنین
حسین رضی الله عنه مع یزید اللعین
وبکی بکاءً شدیدًا وتمنی وقال یا لیت کنت
انا مع جنودی هذا ثمه واحارب مع عسکر
یزید مظاهرا للحسین واصحابه ومعینا له
حب الرسول صلعم وان قتلت انا مع جنودی

کلهم ورای فی لیلۃ تلک واحد من اجلاء

بلدتہ وصلحائہ رؤیۃ کان النبی صلعم حضر

فیقول یا فلان بلغ عمر بن اللبیث منی السلام

وقد اطلعت علی نیتک الصحیحۃ وحصل لک

ثوابہا وفی کفایۃ الشعبی رئی عمر بن اللبیث

بعد وفاتہ فی المنام فسئل ماذا فعل اللہ

بک فقال غفر اللہ لی بنیتی تلک وفقنا

اللہ تعالی والمومنین محبۃ النبی المصطفی

والہ وعترتہ الطیبین

ترجمه روزی عمر بن لیث سلطان بلخ سوی

صحرا العرض لشکر بیرون امده بود دید که لشکر

گران چند کروه فرود امده بود چون بدید آ

های های بگریست و گفت کاشکی روز محاربه

حضرت حسین و یزید لعین در کربلا باین لشکر بودمی

تا جان و روان خود و این لشکر گرانرا بهران

شاهزاده فدا ساختمی درین شب یکی از اجل

آن شهر بخواب دید که مصطفی صلعم می فرماید

ای فلان عمر بن لیث را سلام من برسان

وبگو که بر نیت تو ما را اطلاعی دادند و بثواب

آن رسیدی   در کفایه شعبی میگوید که بعد از

نقل عمر بن اللیث را در خواب دیدند پرسیدند

که خدای تعالی با تو چه کرد گفت هم بدان نیت

آمرزیده شدم   الهی همه مومنان را توفیق محبت

اللهم قونا لا نعلمن

خاندان روزی کنی بمنه وکمال کرمه

باب سیوم در رعایت اولاد رسول صلعم

قال الله تعالی فان لله خمسه وللرسول

ولذی القربی الایه   فی الکشاف ویقدمون

علی سائر الناس لانهم اسوة ای قدوة

وفی المنافع ویقدمون علی سائر الناس

توجیها للقرابة زیرا که قرابتی وفرزندی مصطفی

صلی الله علیه و اله وسلم از علم وتقوی راجح است از جهت فرزندی مصطفی ص

وسیأتی تمامه وفی شرعة الاسلام فی باب السفر

ویقدم اولاد الرسول بالمشی والجلوس

وفیه ایضا فی باب الصحبة ویعظم اولاد الرسول

ویسعی فی حوائجهم ویحبونهم بقلبه ولسانه

ویقدم علی نفسه فی کل شأن

وفی التشریح للامام فخر الحق والدین الرازی
لا یجوز للرجل العالم والمتقی ان یجلس فوق
العلق الامی وابیه الامی لانه اساءة
فی الدین وروی ابن رستم عن محمد لطلب
الموقع والمودة ای در جمیع کارها اولاد رسول را
بر خود مقدم دارید و در صدر پدر نا خوانده
نشستن جایز نیست که این کارها بدست
در دین چگویم اگاه باش ای عزیز من که از
صدر نشستن ذلیل عزیز نشود و از فرو نشستن

عزیز ذلیل نگردد بزرگ کسی ست که مرتبه و
جای خود شناسد و اگر فرونشیند در عظمت
وی هیچ قصور نپذیرد اگر تو اولاد رسول را
از بهر عداوت و یا حقارت برصدر ننشانی
و یا سلام نکنی ایشان را چه کم آید اگر چه یزیدیان
هزار بار بر ایشان لعنت فرستادند خداوند
تعالی بهر عمارت دل ایشان ثنا می گوید
لقوله تعالی سلام هی حتی مطلع الفجر
فی الروضة ثناؤه ای ثناء علی اولاد محمد

وقوله تعالی سلام علی آل یاسین

ای ال محمد وهو منقطوع عن الاول کذا فی الزاہدیہ

الحدیث الاول فی اخبار الثمار وشرف النبوة

اربعة انا لهم شفیع یوم القیمة ولو اتوا

بذنوب اهل الارض المکرم لذریتی

والقاضی لحوائجهم والساعی عند اضطرارهم

والمحب لهم بقلبه ولسانه ترجمہ مصطفی

فرمود صلعم چہار کسند کہ من ایشانرا شفاعت

کنندہ ام روز قیامت اگرچہ آمدہ باشند

بکناهان تمام زمینیان یکی گرامی دارنده

اولاد من دوم برارنده حاجات ایشان

سیوم کوشنده در کارهای ایشان چهارم

دوست دارنده مر ایشانرا بزبان و دل

وفی الدرر هم حجة الله علی الوری فیهم نزل

قل اوتی هذه هل اتی وقل لا اسئلکم

علیه اجرا الا المودة فی القربی وعلیه

قول الشاعر شعر

هم معشر حبهم دین وبغضهم

کفر و قرب عصد منجا و معتصم

یعنی سادات گروهی اند که دوستی ایشان

دین است و دشمنی ایشان کفر است و قرب

ایشان جای نجات و محل عصمت است

هر کرا نیک بخت از ربیع است ایشانرا بیند

گ تا ید دوست شناسد و الا بد بخت است مصراع

عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار قطعه

بود دیم گوهری بتو افتاده رایگان

نشناختی تو قیمت ما از سر جفا

بیدین کی شناسد خورشید را خبر

خود شیشه گرچه داند یاقوت را بها

حکم خدای بود وگرنه یکی بگوی

خاقانی از کجا و هوای تو از کجا

هرچند که ابوجهل پلید از مصطفی فوقیت جست

و فرعون از موسی استکبار کرد عند الله

ذلیل و خوار تر شدند و اگر تو نیز اولاد رسول را

هزار بار خوار کنی و ذلیل کنی و اهون خوانی

عند الله اعز اند در عظمت و جلال و منزلت

وکمال ایشان بهیچ نهج قصور ونقصان نپذیرد

کما قال الشاعر بیت

اندر کمال احمد مرسل چه کم شود

بو جهل گر ز جهل نگوید درود را

وفی الکشاف عن السدی الا المودة فی

القربی نزلت فی ابی بکر ای خطاب

لا اسئلکم درحق ابوبکرست ازانکه حضرت

صدیق مودت شان بکمال داشت ازانکه

عتیق نار ورفیق غار وابرار وافضل اخیار بودند

قدر بزرگ ایشان را شناختند قال الشاعر شعر

نور باید که نور را بیند   دیدهٔ دیو حور کی بیند

جنس باید که جنس را داند   غیر کاتب نوشته کی خواند

الحدیث الثانی فی المشارق قولوا اللهم
صل علی محمد وعلی ازواجه وذریاته کما
صلیت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم
وبارک علی محمد وعلی ازواجه وذریاته
کما بارکت علی ابراهیم وعلی ال ابراهیم
انک حمید مجید وفی العلمی قال الاصحاب

حین سالوه کیف نصلی علیک یا رسول الله

فقال الحدیث در علمی میگوید صحابه پرسیدند

یا رسول الله بر تو چگونه درود گوئیم حضرت رسالت

فرمود بگوئید ای بار خدایا رحمت کن بر محمد

و بر زنان و فرزندان او چنانچه رحمت کردی

برابراهیم و برال ابراهیم و برکت کن بر محمد

و فرزندان و زنان محمد چنانچه برکت آوردی

برابراهیم وال او التبارک التعاظم

کذا فی الزاهدی

سوال خداوند میفرماید یا ایها الذین امنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما و ما میگوئیم
اللهم صل علیه خداوند میگوید درود گوئید
ما میگوئیم تو درود گو این امر بمعنی قبولست
یارد جواب الصلوة من الله المغفرة
ومن المومنین الدعاء ترجمه درود از
خداوند مغفرتست و از مومنان دعا خداوند
میفرماید که محمد را دعا کنید ما میگوئیم بر محمد
رحمت کن

در اخر ظهیری اورده ست که چون خدا و محمد
پاکند و نحن فینا العیوب پس التماس میکنیم
که ملکا تو پاکی و محمد هم پاکست درود گو بر محمد
تا درود پاک بر پاک باشد اما ابو القاسم
میگوید که عجب ترین از ان کسانی ست
که در نماز میگویند ای بار خدا برا ولاد محمد درود
گوی و بیرون نماز با ایشان استکبار کنند
و مغرور بجاه و دولت و مال و مملکت شوند
و اگر بر کاب ایشان دوند نه بینند و اگر

عرائض اعراض تعریض کنند جواب ندهند
واین عین از خاصیت فرعونست در حلا بسیار
کند و در ملا انا ربکم الاعلی گوید و ندانند
ان بطش ربک لشدید یعنی گرفتن پروردگار
هر اینه سخت ست یا حال موافق قال کن یا
قال موافق حال کن ای عزیز ترا فردا
کار و کردار با خاندان ایشانست ببیندیش
تا شرمسار نگردی چنانچه در نماز درود میگوئی
بیرون نماز نیز تعظیم کن یا چنانچه در بیرون

نماز است یکبار میکنی درون نماز نیز کن

والعیاذ بالله منها

فی المضمرات نقل از زادی می آرد که هر وقتیکه نقل از طحاوی

نام مصطفی صلعم شنوند واجبست درود گفتن

و فتوی هم برین قولست تا تخالف باشد

با خوارج علیهم اللعنة کذا فی شرح البزدوی

عند قوله صلی علیه

و در مدارک میگوید حضرت عزت در دنیا فرشتگان

فرستاده تا هرانکه نام مصطفی صلعم شنود

درود گوید آن فرشته او را دعا کند خداوند بعد
با جمیع ملائک آمین گوید ای اجبت
و در خلاصه میگوید که در آخر زمان هیچ طاعت
بی ریا غیر از درود نیست
الحدیث الثالث فی شرح الفرائض السراجیه
من صلی علی فی کتابه لم یزل الملائکة
یستغفرون له ما دام اسمی فی ذلک
الکتاب ترجمه مصطفی صلعم فرمود هر که بر
من درود نویسد در کتاب خود همیشه او را

فرشتگان طلب آمرزش کنند تا که نام من

دران کتاب باشد ان الله تعالی قرن اسمه باسمه صلعم

القصه حضرت عزت ذکر خود با ذکر مصطفی صلعم

یاد کرده مصطفی صلعم درود با اولاد خود جمع فرمود

تا عاقل داند که جزو از کل و فرع از اصل خارج

نیست ولهذا امام شافعی گوید هر کرا اشتیاق

زیارت حضرت رسالت باشد و بعذری

باز ماند باعتقاد پاک زیارت یکی از حسنین کند

ثواب زیارت مصطفی صلعم حاصل گردد

کرد و استفاد ذلک من قوله لا اله الا انا و محمد رسولی وقولنا لا اله الا الله محمد رسول الله وقرن النبی صلوته باولاده حتی امر باصحابه حین سألوا عنه کیف الصلوة علیک قال قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد و بارک وسلم فیعلم اللبیب ان الجزو لا ینفک عن الکل والفرع لا یفارق الاصل ۱۲

وامام محمد بن حسن الشیبانی میگوید بارها دیدم
که امام اعظم شب زنده داشتی وبروز صایم
بودی وبه نیت زیارت مصطفی صلعم بزیارت
امام محمد باقر امدی وفتوحات بمجاوران
دادی وخود در مقبره جاروب زدی هر آینه
ازین چنین مراعات امام اعظم سراج عالم شده
عجب ترین اعجاب ازان کسانی ست
که روضات سادات درون شهر گذاشته
بزیارت عمر وزید قصد کنند زهی غفلت وحرمان

۳۴

۷۷

سعادت :: رباعیے

غرق آبیم و آب میجوئیم در وصالیم و بیخبر ز وصال

افتاب اندرون خانه ماست در بدر میرویم ذره مثال

الحدیث الرابع فی فوائد الخلاصه قال علیه السلام اکثروا

اولادی الصالحین لله والطالحون لی

ترجمه پیغمبر صلعم فرمود بزرگ دارید اولاد صالحان

مارا بهر خدا و اولاد فاسقان مرا از بهر من از

انکه گفته اند با نیکوکاران بد بودن خیانت است

و با نیکوکار نیک بودن معاملت است و با بدکار

الجلالیه

الصالحون

الطالحین

نیک بودن رعایت است

سوال چون حدیث برین نهج است اگر حسینی
اگر تکرار بر فسق و تکرار بر جنایت کند تعزیر بغیر اعلام
جائز باشد یا نه جواب فی الشرح للامام فخر
الحق والدین الرازی رح قال الناس
کلهم علی اربع مراتب عند الفقهاء و تعزیرهم
کذلک الاول اشرف الاشراف و یقال لهم
ذی عرفهم اظرف الاظراف و اخطر الاخاطر
و نحو ذلک و هو الفقیه و العلوی و اتفقوا

علی ان شرف العلوی لا یزول بتکرار
الفسق واصرار العصیان لان شرفه بشرف
نبینا علیه السلام وشرف الغیر یزول
بارتکاب المناهی لقوله عز وجل
واوحینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم
لا یشعرون نزلت فی اخوة یوسف علی
سبیل الاعلام وهو فیهم بمنزلة التعزیر
علی تکرار الجنایات التی صدرت منهم
کالقصد بالقتل وبیع الحر والکذب

بان قالوا فاكله الذئب والعقوق
بالوالد وعلى ذلك لم يزد الله فيهم الا
الاخبار فعلم ان تعزيرهم هذا الاغير
وشرف النسب لا يزول به

وقال ابو عبد الله الجرجانی رح ان العلوی
اذا اعتاد الفسق فللامام ان يجعل منهم
قاضيا وللقاضی ان يأمر العلوی بجره
فيحبسه ثم يضربه لانهم قبيلة واحدة
فلا يجوز ذلک للقاضی الاخر بغيره ای بغير

الاعلام ان يقول القاضي سمعت انك

فعلت كذا وكذا واختلفوا في الفقيه

قال بعضهم يزول شرفه بالاصرار والتكرار

لان العالم من يتبع بالعلم وقال بعضهم

لا يزول لان شرفه ثبت بالحكم والعلة اذا

ارتفعت لا يرتفع الحكم الثاني

والشرف الشريف ويقال له اظرف الظريف

والاخطر العفيف وذو شرف وخطر

وظرف وثروة ومروة وفتوة واعتبار

ونحو ذلك وهو الزاهد والعابد والراهق

فتعزيره هو الاعلام والجر الى باب القاضي

الثالث اوسط الناس وهو الرجل الذي

يكون اكثر كلامه حسنا وفعله مرضيا و

قوله صدقا ولم يكن معلنا للفسق سواء

كان سوقيا اولا فتعزيره الاعلام والجر

الى باب القاضي والحبس وقيل الضرب

الرابع الخسيس يقال له الاخس والرذيلة

والارذل وهو الرجل الذي يكون اكثر كلامه

شتمية وفحشا وفعله فسقا وقوله كذبا
فتعزير الاعلام والجر والحبس والضرب
ونحو ذلك ويجتهد القاضي فيه
قوله عند الفقهاء لئلا يندرج اهل اللغة
والعرف لان الترتيب ليس عندهم
وهم يقولون للعلوي شريف وللفقيه
مولانا وللزاهد شيخ ونحو ذلك وقوله
هو الفقيه والعلوي انما اخر العلوي
هذا لان الموضع موضع التعزير وهو الاهانة

كقولك كل اهاب اذا دبغ فقد طهر الا
جلد الخنزير والآدمي وقوله تعالى لهدمت
صوامع وبيع وصلوات ومساجد اخر
المساجد لانه موضع التهديم قوله
الفقيه وهو الذي يوخذ منه الفقه
ويعتمد على فتواه في البلدة ولا معتبر بغيره
هكذا روى الحسن عن ابي حنيفة وبشر بن
الوليد عن ابي يوسف وابن رستم
عن محمد رحمهم الله تعالى كذا في شرح الهداية

والفقه فی اللغة فهم غرض المتکلم من کلامه
وفی الشرع العلم بالشئ بصفة الاتقان
مع اتصال العمل به وللفقیه ثلثة اجزاء
الاول العلم بالمشروعات والثانی اتقان
المعرفة علی النصوص بمعانیها والثالث
ضبط الاصول والعمل بذلک فاذا تمت
هذه الاوجه کان فقیها فمن جمع الکلام
والروایات دون دلائلها لم یکن فقیهاً
عند الکل لفوات الاتقان ومن جمعها

بدون العمل لم یکن فقیها وعلیہ النصوص والاخبار

عدد الرمل والحصاۃ قولہ تعالی کمثل الحمار

یحمل اسفارا وکمثل الکلب کذا فی شروح

البزدوی قولہ العلوی وھو الذی ینسب الی

الحسن والحسین عند الفقہاء قولہ

لا خذ النجاۃ ۱۲

کذا وکذا وھو عبارۃ عن تکرار الجنایات

کقولک علی کذا وکذا ومن قتل وزغۃ

فلہ کذا وکذا قولہ واعلم ان لفظ قیل

یذکر فی قول البعض قولہ شرف العلم

فى القشيريه ليس العالم بكثرة الروايات
وانما العالم من اتبع العلم واقتدى بالسنن
قوله الزاهد وهو التارك والمنزوى والقائل
وهو من رؤساء العسكر والزاهق من
رؤساء كفار العجم كذا فى المغرب
وانما قالوا للكافر شريف بتصورهم قوله تعالى
واغرقنا ال فرعون والال لايطلق الا
على الاشراف وكان فرعون من الاشراف
بتصورهم قوله وقيل الضرب فبعض العلماء

ينسبون هذا الى ابى حنيفه رحمه الله تعالى

وفى الناطقى بهذه العبارة الزاهد والقائد

والزاهق والعابد ثم من اوسط الناس

اذا فسق اول من يوعظ ثم الاعلام ثم الجر

ثم الحبس ثم الضرب واذا فسق عالم او

متعلم فسقا يجب فيه التعزير لا يعزر بالعلم المعلم

ويوعظ ثم يجر ثم يحبس على اختلاف وان اعتمد

على فتواه فى البلدة لان لنفس العلم من الشرف

والكرم ماله يكن العادية ومن استخف

بالقران او بالشريعة او بالعلم او بالعلماء

فهو كافر ؛

وايضا فی تحفة الفقهاء من استخف بالعلماء

طلقت امراته ؛

وفی الولوالجیة رجل شتم الناس اذا كان

ذلك اول مرة يوعظ وقيل الشريف

من اجتنب عن المحارم سواء كان سوقيا او لا

قوله الخسيس اے السوقی لكثرة خسته وحلفه

وقيل عوام الناس لقباحة افعالهم

فحشه

وفی التاتارخانیہ فی الکفو قال القاضی
علی النسفی رحمۃ اللہ الخسیس الذی یخدم الظلمۃ
وان کان صاحب مروۃ لانہ یاکل دماء المسلمین
حاصلہ در تفسیر سورۂ یوسف امام ضیاء الدین
سنامی میگوید کہ علوی را تعزیر بجبر و حبس وضرب وجزآن
جائز نیست زیرا کہ شرف او اصلی و ذاتی است
بشرف مصطفی صلعم وما بالذات لایزول
ہرچند کہ جنایات کنند چون قطع نسب وی
نشود شرف ایشان زائل نگردد وعلیہ امۃ

نکته تعزیر شریف عملی نیست چون مهتر آدم صلوات الله
و سلامه علیه را در وجود زلت آمد و چون فرزندان
وی کفر کردند فی الحال معزز شدند و موجب
رجم رجیم نگشتند از انکه شرف اصلی از آدم
داشتند بلکه رسل و کتب برای وعظ و اخبار
و اعلام منزل شدند و چون شیطان در اصل
از جنیان بود بعمل تعلیم و کثرت عبادات و طاعات
و صفا از ملک گشته در گذشته بود وی را
شرف عملی شده بود لقوله تعالی و اذ قلنا

هر چند صح

للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
کان من الجن ففسق عن امر ربه یعنی چون
فرمان شد که آدم را سجده کنید شیطان
ذات خود را پیدا کرد و بجهت تعظیم باستکبار
پیش آمد پس هم باول جنایت موجب
رجم رجیم شد زیرا که شرف اصلی نداشت عملی بود
زود متغیر شد قوله تعالی الا ابلیس استثناء منفصل است
بل ابلیس جنس ملک باشد باعتبار وصف ملک شود
کقولک الزاهد ملک ولهذا گفته اند که میان

اصیلے و عملی بسیار فرق ست و هم ازین گفته اند

بر عمل اعتماد و تکیه نباید کرد زیراکه بسیار

تحریر و علمای کثیر ازانرو شده اند دانا و کامل

داندکه شرف نسب مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم

چگونه شرفی ست ؛

حکایت می ارندکه در مجلس سلطان عمر

بن اللیث بادشاه بلخ در میمنه علویان می

نشستند و در میسره فقهامی نشستند

روزی دانشمندی غریب بادعوی عجیب بیامد

باسلطان مصافحه کرد وبصدر علویان

نشست سلطان گفت ای مخدوم درین

زمان اشرف انسان کدامند گفت علوی

وفقها سلطان گفت پسری دارم ارزومندم

که فقیه شود گفت توانم که فقیه گردانم باز

سلطان گفت تمنا دارم که پسر دوم را

علوی کنم تا هر دو شرف در خاندان من

باشد ان دانشمند گفت ای شاه شرف

اصلی ونسبی ست بعمل وکسب دست ندهد

تا اب ارحام امهات واصلاب آبا،
جمع نشوند وایشان در حیات وممات
وحشر ونشر افضل اند بفضل النبی صلعم
وشرف علم وزهد کسبی وعملی ست هر کسی
که بهر وقت کوشد بدست آرد چون ترک دهد
صار کماکان چنانکه لشکری کار ترکش بندی
بگذارد از قومیکه بود باز همدران قوم داخل
شود پس سلطان فرمود تا ویرا در هیچ
مجلس آمدن ندهند ازانکه مرتبه خود نشناخت

اللهم اهد قومی لا یعلمون

باب چهارم در فضیلت اولاد رسول ص

وترتیب فضل الشان بقول علمای اهل سنت وجماعت
قال الله تعالی والله فضل بعضکم علی بعض
فی الرزق الایه حاصله فی کتب العقائد الکلامیه
والتمهید وعبارة دستور الحقائق للامام
فخر الدین الهانسوی رحمه الله قال المعتزلة
وبعض الشیعة والمتفقهة لیس الفضل المتقشفة
بالترتیب وانما الفضل بالعلم لقوله تعالی

قل هل يستوى الذين يعلمون والذين
لا يعلمون الايه والعالم افضل العالم
كيف كان واين كان وعلى هذا الفضل
لا ابليس لتعليمه الملك وخضر وبلعم افضل
من موسى بكثرة العلم وتعليم منه وجبريل
من محمد صلعم لقوله تعالى وعلمه شديد القوى
واهل الكتاب افضل من نبينا قبل الوحى
وبعده ومن الخلفاء والصحابة والناس
اجمعين واجمعوا اهل الحق على ان الفضل

بالترتيب افضل العالم محمد رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم ثم ادم عليه الصلوة
والسلام ثم سائر الانبياء عليهم السلام
ثم الخلفاء بترتيب الخلافة ثم اولاد
فاطمة بنت الرسول صلعم لقربهم من رسول
الله صلعم ثم الستة الباقية من العشرة
المبشرة ثم اهل البدر ثم اهل حديبية
ثم الصحابة بصحبته صلعم ثم التابعون
لاتباعهم و وليس خير التابعين ثم ابو حنيفة

ثم العلماء العاملون ثم من ینفع الناس
فمن خالف عن هذا فقد ضل سواء السبیل

حاصله افضل عالم محمد مصطفی صلعم بعد وی ادم
صفی الله و بعد ازان پیغمبران دیکر علیهم السلام
و بعد ازایشان خلفای اربعه بترتیب خلافت
بعد ازایشان اولاد فاطمه لقربهم من رسول الله
صلعم بعد ازایشان شش نفر دیکر از عشره
مبشره بعد ازایشان صحابهٔ دیکر زیراکه
اکر کسی علم اولین واخرین بخواند وبقدر کوه احد

زر و نقره صدقه بدهد بمنزله یک صحابی نرسد
اگرچه آن صحابی فاسق باشد یا باغی یا خاطی
چون معاویه و امثالش باشد اگرچه خواجه
ویس قرنی و امام اعظم بود و همچنین اهل کتاب
و عالم بی ایمان از مومن امی فاضل نبود اگرچه
ابلیس و بلعم سن و همچنین اهل رفض و
اعتزال و سائر مذهب اگرچه عالمند از
یک مومن سنی فاضل نیند چگویم و چگونه
باشد

در تشریح میگوید نزدیک علما و فقها عالم
صحابی کسی ست که تاویلات و تحمیلات
قول و فعل رسول الله صلعم دریابد و بعمل مقرون
گرداند و ناسخ و منسوخ و ما بقی من الشرائع
بداند و عالم تابعی انست که اجماع و اتفاق و تاویل
و تحمیل و صواب و خطای اقوال صحابه و
افعال ایشان دریابد و بران کار کند
و عالم تبع تابعی انست که اقوال و افعال علمای
مذاهب اربعه دریابد و مذهب خود بدلائل و

حجج و بتوجیه و ترجیح ثابت بر صواب گرداند

و مذهب خصم چون شافعی و جبران بر خطا کند

و مذهب اهل بدع را باطل گرداند او عالم باشد

والا مبتدی و متعلم بود ؛

حکی بشر بن الولید عن ابی یوسف القاضی رحمه الله

ان المتقشفة جلسوا حول ابی یوسف رح

وقالوا العالم افضل العالم کیف کان

واین کان سواء کان کافرًا او فاسقًا

فقال ابو یوسف من العالم فی زعمکم

قالوا ابلیس و بلعم فقال ما حد العالم

٥٦

وما مقدار العلم فبهتوا وسکتوا یعنی مردم
چه مقدار علم خوانند که او را عالم گویند و اشرف
الاشراف خوانند پس اهل مذاهب بدع در
سوال حیران گشتند یعنی عزیز من مقدار علم
کسی ندانسته است اگر قدر علم معلوم بودی
بسید رسل فرمان نشدی لقوله تعالی
وما اوتیتم من العلم الا قلیلا الایة
و موسی صلوة الله وسلامه علیه معاتب نشدی
و در دعوی علم می آرند سئل موسی ع م

من اعلم الناس فقال انا فعاتبه وقیل
لابیحنیفة یا صالح فقال الامام هذا شعر
متی خبرت ان الشمس انثی
ینخنخنی عفافی ان اراها
احب الصالحین ولست منهم
لعل الله یرزقنی صلاحا
ونیز می آرند که امام اعظم رضی الله تعالی عنه در مبادی
اجتهاد هیچ تلامیذ را رخصت استدلال ندادی
روزی کودکی در کنار چاهی میگشت امام فرمود

ای کودک نمی ترسی که بلغزی و در چاه بیفتی

گفت اگر من بلغزم تنها در چاه بیفتم و تو نمی ترسی

که عالمی را بخویش مقتدی ساخته اگر بلغزی

همه عالم را غرق کنی امام بیهوش شد چون

بهوش باز امد رخصت اجتهاد فرمود ❊

و در بعضی مسائل رجوع از قول خود کرد از انکه

علم و عمل نه چنانست که بوی تکیه توان کرد

و خود را عند الله فاضل توان دانست هیهات

هیهات عجب ترین اعجاب از کسانیکه هنوز

از آن نادانانست

نحو وصرف نخوانده و تعلم اصول و فروع نکرده
بهر صدر نشینی و حلوا و شیرینی درع بزرگ
و بارانی بیبر کرده خود را از ورثة الانبیا
و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل تصور کرده اند
و آیه والذین اوتوا العلم درجات در
حق خود پنداشته و از اشراف خود را
فائق شمرده و خود را مجتهد عصر و مفتی دهر دانسته
هر اینه این آن زمانست که مصطفی صلعم بنور
معجزه دریافته و نشان داده ۔ حاصله

در مشارق ست که در اخر زمان مردمانی
باشند که پیران ایشان جاهل باشند
بسبب انکه فتوی بغیر علم دهند فضلوا واضلوا
امام خطابی میگوید که زمانی بیاید که مردمان
خودرا عالم و زاهد گویانند و شتربانی و دربانی
ملوک کنند و بچرب زبانی و شیرین لسانی ملوک
مشغول باشند و بهر فضل و صدر نشینی
خودرا کانبیاء بنی اسرائیل تصور کنند و ندانند
تمثیل ایشان بهر انست که همه انبیا بهر حق

جان داده اند و از خوف جفا و جور و ظلم
از حق گوئی باز نمانند و تا ایشان چنین کنند
ورثة از بهر آنست که برای ادرار و انعام ملوک
ورثة الانبیا گویانند از جهت حق گوئی معذرت
پیش آیند که ملوک پیش ما نیایند اگر حقیقت
چنین ست قرب ایشان فساد و وبال ست
عزیز من چون ایشان بر ملوک زمانه امر معروف
نتوانند راند و موافق مزاج شان سخن گویند
چون دجال العین با قهر شدید و اشرار بیرون آید

و یک سوی او بهشت و حوران نماید و بسوی
دیگر دوزخ و عذاب نماید باوی چگونه مخالف
باشند و نتوانند شد چون از انعام و اکرام
وی بهره مندند ان حوران و غلمان چگونه
توانند گذاشت هر اینه منقادش خواهند گشت
عزیز من بمجرد بحث و ایراد و نماز و عبادت
مغرور نشوی تا بحق درست و راست شوی
در آخر ظهیری آورده است اگر عالمان بهر حق
باشند مردمانرا از ایشان خوفی باشد

زیرا که بسیار شیاطین چرب زبان باشند
ص

وچون حق بگذارند خوار شوند و مردمان ایشانرا
بدگویند الغرض اولاد فاطمه رض بعد خلفای
اربعه از همه صحابه و تابعین فاضل تراند
کذا فی شرح النبوة شرح النبوة
الحدیث الاول الحسن والحسین فاضلان
فی الدنیا والاخرة وابوهما خیر منهما
ترجمه مصطفی صلعم فرمود حسن و حسین فاضلند
بعد امیر المومنین علی رض وابن دلیل داست
که اولاد رسول از خلفای اربعه فاضل نیستند

قال الله عز وجل ان الله اصطفے ادم
ونوحا وال ابراهیم وال عمران علی العالمین
فی الکشاف ان نبینا کان من ال ابراهیمؔ
واولاد الحسن والحسین اولاد نبینا فالکل
ال ابراهیم ؛

الحدیث الثانی فی المشارق ان الله اصطفی
کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا
من کنانه واصطفی بنی هاشم من قریش
واصطفانی من بنی هاشم ترجمہ مصطفی صلعم فرمود

۲ در فیلنتشی ان نبینا کان من ال ابراهیم

که الله عزوجل بزرگ گردانید کنانه پسر اسمعیل را
از دیگر پسران و قریش را از کنانه و اولاد
هاشم را از قریش و مصطفی صلعم را از بنی هاشم
پس اولاد فاطمه از همه فاضل باشند بفضل رسول الله
لقوله تعالی قل ان کان للرحمن ولد فانا
اول العابدین فی المدارک والکشاف
ان صح ببرهان فانا اعظم ذلک الولد
واسبقکم الی طاعته کما یعظم الرجل
ولد الملک لتعظیم ابیه

وفی الزاهدیة والعباسیة الولد جزء الوالد

العتابیه

ولتعظیم الولد مستلزم لتعظیم الوالد فتعظیم

احدهما التعظیم الاخر یعنی پدر وجد کسیکه معظم

باشد فرزندان او نیز معظم بوند چنانکه فرزندان

بادشاه از بهر شرف بادشاه اشرف باشند

واینمعنی در مسئله کفو دانسته باشی وقوله تعالی

ولقد کرمنا بنی ادم ای فرزندان ادم الفضله

از فرزندان دیگر خلائق افضلند یعنی از فرزندان

جنیان وجران قوله تعالی یا بنی اسرائیل

اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی
فضلتکم علی العالمین فی معالم التنزیل
فضل الاباء مفاخر الابناء وفی دستور
الحقائق وحاصل شروح العقیدہ والبدایہ
واما فضل الخلفاء الاربعة علی ترتیب
الخلافة فبعدهم اولاد رسولنا علی کافة
الانام باتفاق الروایات لقربهم من رسول
الله صلعم وشرفه واما اولاد الخلفاء فقد
اختلفوا فیهم قال بعضهم یفضلون بفضل

اباۂہم ای اولاد الصدیق افضل من اولاد
عمر واولادہ من اولاد عثمان واولادہ
من اولاد علی بن ابیطالب من غیر فاطمة
وھو الاصح ؛ وقال بعضہم لا یفضل اولادھم
الا بالعلم والتقوی والاول اوجہ ؛
ازانکہ چون مصطفے صلعم وخلفای اربعہ رضوان
اللہ تعالی علیہم از مردمان دیگر فاضلتند اولادشان
نیز فاضل بودند ازانکہ عالم بمنزلہ زر عملی است
واولاد رسول صلعم بمنزلہ زر اصلی وزر عملی را

احتمال عود است و چون عود کند صار کماکان

زر را زرشناس داند و سادات را ادمی شناس

شناسد دیگر چون شرف علم بعد ایمانست

و گرنه ابلیس از همه افضل شدی و دوستی

اولاد رسول شرط ایمانست پس کسیکه بسبب

چیزی بزرگ شود از ان چیز فاضل تر نبود

چنانچه مرید از پیر و شاگرد از استاد و ولی

از نبی و وزیر از پادشاه

و در شرح علمی میگوید از اولاد رسول صلعم

جز از خلفای اربعه هیچکس فاضل نیست

اگر از روی علم گوئی از جانب والدین استاد

زاده باشند و اگر از سوی ارادت پیری

پیرزاده اند و اگر از جهت پادشاهی جوئی

سلطان زادکانند بهمه وجوه ایشان برین

امت حقی و حرمتی دارند

در شرح میگوید هر که پیش شاگرد پدر خود خواند

شاگرد نباشد و او را نشاید که بنظر استادی

نگرد از آنکه بنعمتی که او را از پدرش رسیده بود

او همان نعمت به پسرش رسانیده امین
و مبلغ باشد نه ولی نعمت فنفهم من فهم و جهل
من جهل
فصل دیگر در تفسیر امام ضیاء الدین سنائی
آورده عند قوله تعالی لا تجعلوا دعاء الرسول
بینکم کدعاء بعضکم بعضا ای روایت نیست
هر کس را که مصطفی صلعم را بنام خواند یعنی حضرت
نبی علیه السلام را محمد و احمد گوید چنانچه مردم
دیگران را خوانند و اولا د رسول صلعم را

جائز ست که مصطفی صلعم را یا ابت یا جدی
گویند چنانچه مردمان دیگر پدران خود را خوانند
واین دلیل بین ست که اولاد رسول صلعم
از مردمان دیگر فاضلند ؛
می آرند که چون آیه لا تجعلوا دعاء الرسول
نازل شد خاتون جنت یعنی فاطمه رض پیش
مصطفی صلعم آمد وگفت یا رسول الله من ترا
چگونه بخوانم فرمود که تو همان یا ابت و یا ابی
میگوی که این غایت مهر افزا وجگر دوز است

آیهٔ لا تجعلوا در حق شما فرزندان نیست در حق

بیگانگان است

در سنن میگوید که خاتون قیامت و امیر المومنین

حسن و حسین رض همیشه مصطفی را صلعم یا ابی و

یا ابت گفتندی و صحابه رض ایشانرا یا ابن

الرسول میخواندندی

فصل دیگر اگر کسی از علما و ملوک را فرزندی

آراسته باشد حر نگردد و آزاد نشود ولیکن علوی

اگر چه امی باشد و اگر کنیزک غیر حره تولد یافته باشد

اصیل بود و در بیع مادر در نیابد شرف

رسولنا صلعم کذا فی الخزانة الجلالیة

وفی جامع الفتاوی وکذا الامة من مولاها

حرة لانه مخلوق من مائه وکذا ولد العلویة

من جاریة الغیر برضاع او بنکاح لاید خل

فی ملک مولاها ولا یجوز بیعه فیرجح جانب

الاب کرامة وشرفا لجده محمد صلی الله علیه وسلم و

ولا یشارک فی هذا الحکم احد من امته

وفی الفتاوی العتابیه ولد العلوی من

جاریة الغیر حر خاص لا یدخل فی ملک

مولاها ولا یجوز بیعه فیرجح جانب الاب

باعتبار جده محمد رسول الله صلعم

حاصله فرزند علوی که از کنیزک غیر بنکاح یا برضاع

باشد حر شود ولد تابع والد بود از بهر شرف

مصطفی صلعم

سوال چون ثبوت نسب فرزند برضاع نیست

فرزند چگونه حر باشد

جواب بجهت مادر حریت است نه در ثبوت نسب

زیراکه اگرچه فرزند منسوب بمادر باشد از فرزندی

خارج نباشد ؛ جواب دیگر

چون نهایت مقلد بروایت است دلیلی حاجت

نیست لان الروایة للمقلد کالنص للمجتهد

ولکن التعلیل لا یجوز للمقلد فصل دیگر

فرزند عالم وقاضی وسلطانرا عالم وقاضی

وسلطان نخوانند وفرزند سید سید است

اگرچه حرفتی دیگر کند ؛

فصل دیگر مردم هرچند که زاهد وعالم شود اتباع

سنت منشور نتواند وعلوی هرچند که امی
باشد کسی اورا از منشور باز ندارد و مردم هرچند
عالم وزاهد باشند اگر عجمی بود دخترش با عجمی
کفو بود وعلوی اگرچه امی باشد با عربی کفو نبود
فصل دیگر عالم نزدیک بعضی در قبیله خود فاضلت
یعنی انس در انس وجن در جن وحائک در
حائک وحجام در حجام وعلوی از جمیع قبائل
فاضلت بشرف رسولنا صلی الله علیه وآله وسلم
فصل دیگر در باب علما وصلحا چنانکه آیات

64

واحادیث فضائل نازلست نصوص ذمائم
نیز در باب ایشان واردست اما در فضل
سادات نصوص بسیارست ولیکن در ذمائم
وتوبیخات ایشان هیچ نصی صریح وحدیثی
صحیح وارد نیست بلکه محل طلاح ایشان نیز
رعایت فرموده اند که قال النبی صلعم الصالحون لله والطالحون لی
فضل دیگر حضرت رسالت پناه صلعم سادات
را برابر قران ذکر کرد تا دانسته شود چنانچه ایات
قران بر سائر کتب فاضلند اگرچه محکی از حکایات فرعون

ویا مروی از مقالات نمرود باشد کذا العلوی

لفضل رسولنا صلی الله علیه و اله وسلم

بعد خلفای اربعه بر سائر مردمان افضل اند

کیف کانوا واین کانوا چنانچه کتب را

بر قران تقدیم نشاید همچنان دیگران را

بر علوی تقدیم نشاید

الحدیث الثالث فی المصابیح والمشارق

وشرف النبوة والدرر وتاج الاسامی

وغیر ذلک انی تارک فیکم الثقلین

کتاب الله و عترتی فان تمسکتم بهما
لن تضلوا من بعدی حاصله مصطفی فرمود
بدرستیکه من میگذارم در شما دو چیز عزیز
و نفیس و محفوظ ازانکه مصطفی صلعم پدر امتانست
کقوله امتی ابنائی و شرط پدر آنست که وقت
رحلت بفرزندان نصیحت و وصیت کنند و انچه
عزیز و نفیس بود بفرزندان بسپارند مصطفی را
قران و فرزندان عزیز و نفیس بودند بامت سپرد
و فرمود اگر چنگ زنید بدوستی ایشان بعد من

هرگز گمراه نگردید بعد از من ؛

و در شرح سنن میگوید در صحت این حدیث

محدثان سلف و خلف متفق اند

فصل دیگر در حق ایشان و غلامان ایشان

صدقه حرام است ؛

الحدیث الرابع فی المشارق والهدایه و النافع

والحادی والشادی یا ابا رافع ان الله

حرم الصدقة لمحمد وال محمد وانما هی اوساخ

الناس وعوضهم منها الخمس من الغنیمة

و فی المحیط و شروح الهدایه هذا الحدیث

مشهور و متواتر والمعنی لا یوازیهم فی

استحقاق الکرامة ترجمه یعنی صدقه بر

مصطفی و آل او حرام است یعنی بر اولاد او

و اگر از لفظ آل خاصةً اهل ملت مراد باشد

صدقه بر جمله امت حرام گردد و صدقه مال

زکوة را گویند و مال زکوة بمنزله آب مستعمل است

از آنکه صدقه دهنده پاک می شود پس آن ریم او

باشد و در حق پاک زادگان ریم مردمان کی

روا باشد

و در کنز میگوید صدقه در حق بنی هاشم و بندگان

ایشان حرام ست بعوض صدقه بخمس از پنجم

غنائم عطا شد

و در ذخیره میگوید اقطاع کافران که بقهر و

غلبه فتح کنند جمله اراضی و خانها و بتخانها

ملک مسلمانان باشد

و در تشریح میگوید پس مومنان را می شاید

که علامت کنانس چون مناره و خزان شکنند

وصور محو کنند و دستهای چوب و درختان
پرستش قلع گردانند و در کنائس مذکوره
ایشانرا از بت پرستی واجتماع درآنکه ازان
هندوان جتره خوانند منع کنند باتفاق
روایات ازانکه بت پرستی در ملک مسلمانان
حرام است و بعضی گویند که بناها و خانهای
کنائس مذکوره جدید و قدیمه هدم کنند از بهر
رغم ایشان

و فی فتاوی الجرجانی قبیل القدیمة ما کانت

قبل بعث النبی علیه الصلوة والسلام

وفی الذخیرة فی باب العشر وفی الصغری یهدم

القدیمة ودر ذخیره میگوید اگر امام شهری را از

کافران بقهر و غلبه فتح کرد و ذمی کرده گذاشت

وچون آن شهر از امصار مسلمانان شود در بتخانهای

از ان نهابت پرستی واجتماع کردن منع کنند

بحکم سابق واگر پیش از قهر و غلبه با امام

صلح کنند و ذمی شوند بتخانهای ایشان

همه در ملک ایشان باشد اگرچه ان شهر

از امصار مسلمانان شود بتخانهای ایشان شکنند
ولیکن از شعار منع کنند تا اجتماع شعارین نباشد
و در تشریح میگوید اگر شهری از کافران قبل الغلبه
از امصار مسلمانان شد بتخانها و خانهای
ایشان در ملک ایشان باشد ولیکن چون
کسی از صاحب ملک نماند بیت المال شود
لان السائبة فی الدین حرام بعد در بتخانهای
نگذارند بت پرستی کردن ندهند و صور انها محو کنند
در ناصری میگوید کدام دل اهل ایمان باشد

که تا شعار کفر روادارد نمی بینی که کفره اذان و
بنای مسجد و ذبح گاو و سائر شعار اسلام را روا
ندارند بلکه در روش اسلام در محلیکه دست یابند
بمنع ان کوشند ؛
سوال درختی که انرا کافران می پرستندے
جدید یا قدیم قلع کنند یا نه جواب قلع کنند
وفی شرح المشارق العربی شجرة کانت — العزی
لغطفان کانوا یعبدونها فبعث النبی صلعم
خالد بن الولید فقطعها وهذا فی حدیث

لاتقوم الساعة حتی تعبد اللات والعزی

و در فتاوی جرجانی میگوید چون بتخانه قدیم منهدم شود
ذمیه توانند که اعاده ان هم باسباب قدیم نمایند
واگر خشت وچوب وصور وسنگ قدیم تلف شده
باشد و خواهد که باسباب جدید بردارد منع
میکنیم و باز داریم ونیز اگر خواهد بدان اسباب
در محل دیگر برارند منع میکنیم لانه احداث

وبه نفتی

وفی الفتاوی الصغری ویمنع احداث الکنائس

فی الامصار والقری فی قولهم جمیعًا

ودرین باب اهتمام علما می باید چنانچه حضرت
مخدوم مولانا علم الحق والدین رضی الله تعالی عنه
چون از بخاری بیامد در شهر دهلی بسبق گفتن
مشغول شد ودران سبق باب العشر والزکوة
نمی گفت بحدیکه کیفیت بسلطان رسید روزی سلطان
پرسید که شما باب العشر والزکوة چرا سبق نمیگوئید
گفت بسبب انکه چون درین بلاد قسمت غنائم
وزکوة وعشر وخراج وصرف بیت المال فی محله

نیست و بر انداخته اند پس مبتدی طالب را
اطالت و اضاعت وقت باشد بنا بر آن
فرمان عام شد تا اخراجات را بر نهج شریعت
ستانند و صرف در محل کنند تا ثواب حاصل کنند
و نصاب سید اجل و شیخ الاسلام و ارباب مناصب
تعیین فرمودند تا محل و منزلت هر کسی بمقدار او
باشد و هیچکس از غیر علوی خود را علوی نگویاند
از انکه ایشان اشرف ترین انسانند کمال الشاعر
ز فرزندان فرزندان زهرا

درین ایام دیگر نیست والا

ایضاً شرف شانت چگویم که برین پایه نسبند

که رسول خداوند جهانرا نسبند

در معنی فضیلت اولاد مصطفی

بر چهره کواکب اظهر نوشته اند

منظومه محبت زهرا و آل او

پیران هفت زاویه محضر نوشته اند

رمزی که بر مطاوی طومار کبریاست

بر نام اهل بیت پیمبر نوشته اند

کسی رهد بقیامت که اندر دلش

همه محبت اولاد مصطفی باشد

هرکه تمسک بحب این کند از ضلالت هدایت یابد

حکایت می ارند در بغداد مردی مست طنبور زنان

درود و دست گرفته افتان وخیزان در راه میرفت

دید لعبتی با دو گیسوی در راه افتاده دست

خود را بروی زد و بوسید و بر مردمک دیده

نشاند و در خانه خود اورد و بخاتون خود گفت

ای فلانه طعام بالوان مرتب گردان که امروز بانو

بنی زادم ما بقدم سعادت منزل ما را منور
گردانیدم خاتونش پنداشت که چه حقیقت است
ان مرد لعبت را بر چهار پایه خود نشاند
و خود هر دو دست بسته پیش او ایستاده شد
ناگاه باد هدایت بجنبانید و سکر محبت بغلطانید
دید جمال جهان آرای سید عالم هر دو سرای
و سرور موجودات تبسم کنان بیاید و سرش
بکنار مبارک خود گرفت و گفت ترا در میان
خاصگان خویش قبول فرمودیم چون ان مرد

بیدار شد نعرهٔ شادی بزد و قصه حال خود
بخاتون باز نمود خاتون گفت که شاید این
برکت ان شاهزاده حسینی باشد که مهمان او در
بودی چون تفحص کردند و دیدند که ان لعبت است
تا روشن شود که عمل موقوف به نیت ست
که قال علیه السلام الاعمال بالنیات اللهم اهد
قوما لا یعلمون والله اعلم بالصواب

باب پنجم در ثبوت نسب علی گیسو خاتون قیامت

قال الله تعالی یا عیسی ابن مریم وقال الله تعالی

وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا

وفي المغني اى فضلناهم بامهاتهم لموافقة

الحسن والحسين ابني فاطمة رضي الله عنها

في المدارك عند قوله تعالى ومن ذريته داود

وسليمان وايوب ويوسف وموسى و

هارون وكذلك نجزي المحسنين وزكريا

ويحيى وعيسى والياس كل من الصالحين

ذكر عيسى معهم دليل على ان النسب يثبت

من قبل الام ايضا لانه جعله من ذريته نوح

وهو

وهو لا يتصل به الا بالام وهذا ❊

واجيب الحجاج حين انكر ان يكون اولاد

فاطمة اولاد رسول الله صلعم ❊

قوله دليل والدليل عام كما عرف ❊

وفي الفتاوى الظهيرية في باب الامان ولو ان

جماعة من الكفار قالوا امنونا على ذرارينا

فاولاد البنات يدخلون في ذلك لان

الذرية اسم للفرع المتولد من الاب والام

والاب والام اصلان ومعنى الاصالة من

جانب الام ابين لان ماء الفحل يصير

مستهلكا فى ارحام الامهات

وفى المسئلة حكاية يحيى بن يعمر بفتح الميم ان الحجاج

امر ذات يوم بقتل العلوية فدخل عليه يحيى بن يعمر

وزجره فقال اقرء على اية من ايات الله

ان العلوية من ذرية رسول الله صلعم

ولا اريد من قوله ندع ابنائنا وابنائكم

فقرء قوله ومن ذريته داود وسليمان

الى قوله يحيى وعيسى فقال ان عيسى من ذرية

نوح

نوح من قبل الاب او من قبل الام فبهت
الحجاج ورده بجميل ولم يرو احد بخلافه
فحل محل الاجماع
وفی اعلام الهدی عقیده شیخ الشیوخ رحمة الله علیه
ان الحسن والحسین اولاد فاطمة واولادهما
اولادها والکل اولاد الرسول صلعم
ودر عقیده صاحب مشارق الانوار ابی مسلمة بن الخزاعة
وبلال بن جماعه وهو بلال بن رباح وغیرهم
ما ذکروا فیه الی الاباء ولهذا اولاد دختران سادات را

م ولم ینکره احد من السلف والخلف

زادہ
شریف خوانند ؛

و فی التاتارخانیہ سئل ابوجعفر عن رجل
اوصی لاولاد رسول صلعم فذکر ابونصر بن
یحیی رح کان یقول الوصیۃ لاولاد الحسن
والحسین صلوات اللہ علیہم فاما العمریۃ
فھل یدخلون فی ھذہ الوصیۃ قال ینظر
کل من ینسب الی الحسن والحسین ویتصل بھما
یدخلون فی ھذہ الوصیۃ لانہ کانت
لحسن بن علی ابنۃ زوجت لولد عمر رضی اللہ عنہ

حاصله نسب اولاد فاطمه رض بمصطفی صلعم بنص
واحادیث و باجماع سلف واتفاق خلف
ثابت است کما فی قاضیخان و التجنیس والمحیط
والخلاصه والذخیره والسیر الکبیر ورسائل الرازی
والخصاف والظهیریه وغیرهم
قال الامام السرخسی وهلال المنسوب الی صدر الشهید
ذکر الولد والاولاد سواء یدخلون فیه
ولد البنت اذا وقف علی ولده وولد ولده
لان ولد البنت ولده الا تری ان اولاد

فاطمة اولاد رسول الله صلعم فصار الجواب

الصحيح ما ذكر فی شروح الخصاف وما قال هلال

وفی اللامشی الصحیح من العبادات والمعاملات

ما استجمع ارکانه وشرائطه بحیث یکون

معتبرا فی حق الحکم ؕ

وفی الذخیرة والمضمرات اما العلامات المعلمة

للافتاء فقوله علیه الفتوی وبه یفتی الی قوله

وهو الصحیح والاصح ؕ

وفی کشف العماد محمد بن علی الصحیح ما هو الفتوی

علیه بین الفقهاء

و فی مفاتیح المسائل ان لفظ الصحیح یقتضی
ان یکون غیرها غیر الصحیح

و امام محمد بن علی رح و امام احمد رح گفتند روایتی
که مجهول و یا مردود باشد بمصلحة الزمان علیه الفتوی شود
اما خبر صحیح روایت در هیچ زمانی صحیح نگردد

و ایضا در ثبوت نسب علوی بمصطفی صلعم احادیث
وارد ست

الحدیث الاول فی صحاح الاحادیث لما نزلت

ندع ابنائنا وابنائکم دعی رسول الله صلعم
حسنا وحسینا فقال هؤلاء ابنائونا وانفسنا
ترجمه چون کافران مباحثه بپیش تخت رسالت
آوردند گفتند یا محمد بیا با فرزندان خود سوگند خور
که تو پیغمبر حقی واین عادت جهال است که سوگند
بفرزندان دهند هر که دروغ شود لعنت کنیم
بروی پس مصطفی صلعم بیرون آمد با حسن و حسین
و فرمود پیغمبر صلعم که پسران من حسن و حسین اند
پس همه ترسیدند و مال گذارشدند

الحدیث الثانی فی المشکوۃ رواہ الترمذی ح

هذان ابنای وابناء ابنتی ترجمه مصطفی

فرمود صلعم حسن وحسین پسران منند و پسران

دختر منند ؛

الحدیث الثالث فی المغنی عند قوله تعالی

وان من قریة الا نحن مهلکوها الایه فی علامات

اخر الزمان ان الله تعالی یفتح علی ید رجل

من اهل بیتی یقال له محمد بن عبد الله

حتی یصیر الدنیا شرقا وغربا عدلا وسرورا

الی نزول عیسی ع یعنی یکی از علامات اخر الزمان

انست که سیدی از علویه پادشاه شود مشرق

و مغرب در ضبط او باشد و نام او سید السادات

محمد بن عبد الله بود انروز در دنیا عدل و

شادی و نور و سرور باشد داد

در تفسیر عروس میگوید که سید السادات سلطان

محمد بن عبد الله جمله تبخانهای دنیا براندازد

و زیر و زبر کند واین دلیل ست که کنشت قدیمه

بشکند امین یا رب العالمین

کدر

الحدیث الرابع فی شرف النبوة النجوم امان
لاهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض
فاذا ذهب النجوم اتی لاهل السماء مایوعدون
واذا ذهب اهل بیتی اتی لاهل الارض
مایوعدون ترجمه مصطفی فرمود صلی الله علیه وسلم
ستارکان امانند مراهل اسمانرا چون ستارکان
نمانند قیامت قایم شود وفرزندان من امانند
مراهل زمین را چون ایشان نمانند قیامت
قایم شود

و در سنن ترمذی میگوید مر حسن و حسین را جمله
صحابه ابن الرسول میخواندند و نیز تابعین اولاد
حسن و حسین را اولاد رسول میخواندند ؎
و در مضمرات در قیاس میگوید الحکایة
روزی امام اعظم رضه در راهی میگذشت با امام جعفر
بن محمد باقر رضه ملاقات شد پس حضرت امام فرمود
یا اباحنیفه بمن رسیده است که آیات و
احادیث جد مارا گذاشته عمل بر قیاس
واجتهاد خود میکنی امام اعظم گفت

یا ابن رسول الله از شما سه سوال دارم جواب
بفرمائید اول انکه بول پلیدتر است یا منی
شاهزاده فرمود بول پلیدتر است امام گفت
اگر قول من بقیاس بودی پس بهر بول
غسل فرمودمی دوم انکه مرد ضعیف است یا زن
شاهزاده گفت زن امام گفت اگر قول
بقیاس بودی پس میگفتم که در میراث زن را دو
حصه دهند و مرد را یک حصه سیوم انکه
نماز فاضل تر است یا روزه شاهزاده عالم فرمود

نماز امام گفت اگر قول من بقیاس بودی
فرمودمی حائض را تا نماز قضا بکند از پس
سید السادات امام المتقین حضرت امام
جعفر بن محمد باقر وی را بستود و دعا کرد
واین حجتی مبین است که با ولاد رسول صلعم
بحث چنان کنند که خاطر ایشان شکسته نشود
ونیز دلیل است که اولاد رسول صلعم را یا ابت
ویا ابی ویا جدی میخوانند زیرا که اگر روا نبودی
امام جعفر بن محمد باقر را امام اعظم منع کردی

۸۳

اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون والله اعلم بالصواب

باب ششم در وسیله ساختن با حضرت رسالت پناه

از قرابتی سادات قال الله تعالی یا ایها

الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه

الوسیلة الایه ای مومنان بپرهیزید از

گناهان و بجوئید سوی رسول صلعم وسیله را

و وسیله جز قرابتی با فرزندان رسول دست

ندهد هر که قرابتی فرزندان رسول صلعم اختیار کند

صاحب عقل و تمیز بود و دختر بعلوی دهد و دخترش

بخانه خود آرد اگر قریشی بود و گرنه دیگری
ایشان را کفو نیست و ابن قرابتی را نسبی
خوانند ۞
الحدیث الاول فی التشریح عن تبع التابعین
عن التابعین عن الصحابة عن عمر بن الخطاب رض
کل سبب و نسب ینقطع بالموت الا
سببی و نسبی ترجمه مصطفی فرمود صلعم بعد از
موت کسی را از وسیله و نسبت کسی نماند
الا فرزندان و قرابتیان من بس از من معلوم شد

که آیه قوله تعالی فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون

در حق غیر ال نیست و نیز چنانچه در مشارق نیست

الحدیث الثانی من ابطأ به عمله لم یرع

به نسبه حاصل ان باشد که غیر اولاد رسول

صلی الله علیه واله وسلم نسب معتبر نباشد یعنی

هر که غیر از اولاد رسول درنگ کند عمل را

رهائیش از نسب وی نباشد پس هر که

با وجود قدرت و امکان این نعمت او را

دست ندهد و بدست نیارد بزرگ محروم باشد

و این قصه در شرح خصاف در باب النکاح آورده

که ان عمر بن الخطاب لما خطب ام کلثوم

بنت علی رض فقال علی انها صغیرة ان رضیت

فهی امراتک هکذا ذکر الخصاف رح هذا الحدیث

ولم یذکر تمامه لان عمر رض لما خطب ام کلثوم

واعتذر علی قال انها صغیرة فقال عمر

مالی حاجة الی النساء ولکن ابتغی الوسیلة

الی محمد صلعم وهو یقول کل سبب و نسب

ینقطع بالموت الا سببی و نسبی فزوجها علی رض

ایاه بمهر اربعین الف درهم فساق ذلک کله

عمر رض فزفت الیه وهی ابنة اربع سنین او

مابین الاربع الی خمس وکان عمر ابن ستین سنة

فاجلسها عمر الی جنبه فرفع میزرها ومسح

بیده علی راسها فجرد ساقها فرفعت یدها

ساقیها

وکادت ان تلطمه فقالت لولا انک امیر

المومنین للطمتک علی خدک فقال عمر دعوها

فانها هاشمیة وقرشیة ترجمه

عمر رضی الله عنه با علی کرم الله وجهه گفته فرستاد

که ام کلثوم دختر یکه از بانوی فاطمه زهرا است

مرا بزنی بده وام کلثوم چهار ساله بود و عمر شصت ساله

عمر رض بعذر پیش امد و گفت دختر خود را بپرسم

اگر راضی شود بتو تسلیم کنم عمر عذرش دریافت

و گفت یا علی مرا بزنان اکنون حاجت نمانده است

زیرا که شیخ فانی گشته ام ولیکن ابتغی الوسیلة

الی محمد صلعم واین مطابق آیه سابق است عبارت

لقوله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة یعنی بخواهیم

که مرا وسیلتی باشد بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

ومرا داماد خوانند خنکے مر ان کسانی را که باین
نعمت رسیده اند و حق رعایت آن
بجا ورده هر اینه هر کرا بدولت ابدی مشرف
کرده اند قدر ایشان او داند زیرا چه مرتبهٔ
شاه و وزیران و خاصان او داند و هر کرا
از دور رانده اند چه داند پس امیر المومنین
علی کرم الله وجهه ام کلثوم را آن سلیم امیر المومنین
عمر رض کرد و همه مهر ام کلثوم را که چهل هزار درم
بود بفرستاد پس میزری که بر سرش بود

عمر آن را دور کرد و در خانه او رو بر زانوی
خود بنشاند و دست بر سرش فرود آورد
ام کلثوم طپانچه بر او زد و گفت اگر امیر المومنین
نمی بود بر روی تو طپانچه میزدم عمر مر
دیگرانرا گفت نباید سخن این را در دل کنید
بدرستیکه این از پشت هاشم و از قریش است
تا مردمان دانند که رعایت ایشان بسبب
نسب است

در خزانه جلالی می گوید که ام کلثوم هم در حالت

صغر سن در خانه امیر المومنین عمرؓ وفات یافت

فالحاصل فردای قیامت کسی را بنام پدران

نخوانند مگر اولاد رسول صلعم را..

الحدیث الثالث فی الستان وشرف النبوة

اذا کان یوم القیامة نادی مناد غضوا

ابصارکم حتی تمر فاطمة بنت الرسول ترجمه

مصطفی صلعم فرمود چون روز قیامت شود

ندا کند منادی که بپوشید چشمهای خود را

تا فاطمه دختر رسول الله صلعم درگذرد پس معلوم شد

ترجمہ

که فرزندی و نسبی رسول الله صلعم قطع نشود
و نیز مصطفی صلعم فرمود ای پسران هاشم برهانید
تنهای خود را از دوزخ وای فرزندان عبد المطلب
برهانید تنهای خود را از دوزخ وای فاطمه
برهان تن خود را از دوزخ یعنی عمل صالح کن
پس اینحدیث دلیل ست که فردا از نسب رسول الله
مخلص نباشد کذا فی المشارق

الحدیث الرابع یا بنی هاشم انقذوا انفسکم
من النار ویا بنی عبد المطلب انقذوا

انفسکم من النار ویا فاطمة انقذی
نفسک من النار وانی لا املک لکم شیئا
غیران لکم رحما سابلها ببلالها ترجمه
اش بالا مذکور شد ٭ در آثار علمی میگوید که
حکم این حدیث منسوخ ست ٭
سوال میگوئید که در حدیث آمده هر که از حسینی
فسق کند فرزند من نباشد
جواب اگر این حدیث صحیح باشد تاویل آنست
که فرزند من نباشد یعنی از خصال من نباشد

کقوله علیه الصلوة والسلام النکاح من سنتی

فمن رغب عن سنتی فلیس منی زیراچه نسب ای فلیس من تبعی

وفرزندی باتباع مخصوص نیست قوله تعالی

یابنی ادم یابنی اسرائیل این حدیث

برای توبیخ باشد ان صح فالحاصل مردم بزرگوار

واصیل نیک تبار را لازم ست تا قدر این طایفه

کریم دانند و رعایت این گروه عظیم بجا آرند

وهم ازبرای این گفته اند که عربی باقریش

کفو نیست وعجمی باعربی ازانکه قدر دختر اشراف

جز اشراف نداند چنانکه گفته اند الجنس

مع الجنس یمیل ؎

فی الخانیہ غیر القریشی من العرب

لایکون کفو للقریشی ولایکون الموالی

کفو العرب ؎

وفی الکافی قال الشیخ الامام الکفاءۃ فی

الموالی تعتبر بالاسلام لا بالنسب والقریشی

من کان من ولد النضر والهاشمی من کان

من ولد هاشم والعربی من جمعهم اب فوق النضر

والموالی سواهم ؛

وفی الذخیرة والنوازل ان المال فی الکفاءة

لا تعتبر قال ابو القاسم انا به افتی ؛

وفی ظاهر الروایة معتبر وفی جامع الجوامع العالم

للسلطان کفو وان لم یملک ماینفق

والعبد لا یکون کفوا للحرة کیف کان ومن کان

ای سواء کان فقیها او ذا مال کذلک

المعتق للحرة الاصیلة والاصیل من

لم یکن من ابائه مملوک الغیر او معتقا لاحد

وقيل من لم يكن سوقيا وقيل الاصيل

من يقول له الناس اصيلا ؎

فى الذخيرة معتق اشرف القوم يكون كفوا

للموالى والموالى المواضع اى الاراذل

لا يكون كفوا المعتق الهاشمى وكان

لمولاها حق النقض ؎

فى التشريح والتاتارخانية الحسب لا تعتبر فى

الكفاءة والحسب العلم والمال والتقوى

وقيل مكارم الاخلاق ؎

اى لا يكون كفوا المعتق الاراذل حتى ان المعتق من الاصل

وقيل الحسب يودي بعض النسب

وقيل الحسب افضل من النسب واتفقوا

على ان نسب رسولنا صلى الله عليه وسلم افضل

الانساب واختاروا على ان العلوي

او الاصيل اذا توطن فى البلاد والمواضع

التى لم يكن فيها احد من جنسه او كان من

جنسه ولكن يعرض عنه ويستكره لفقره او

بسبب اخر فالاولى ان ينكحها العالم او الزاهد

او ذا مال كيف كان واين كان والا فلمن شاء

للضرورة وتسكينا للفتن ولا يكون لوليها
حق الاعراض والفسخ للحوق العار الى الولى
والضرورات تبيح المحظورات
وفى جامع الصغير اذا زوجت بغير كفوء قال
ابو بكر رح لا ينعقد وبه نأخذ
وفى الخانية قبيلة بقبيلة كفوء وان كان
لبعض القبائل شرف على بعض كالحسنية
والهاشمية وفى الخانية عن ابيه رض
الناس بعضهم كفوء لبعض الا حائكاً وحجاماً

ودباغ او کناسا وایضا قسم خاس ست

که او را ہیچکس کفو نیست وان ترکش بندیست

که خدمت ظالم کند

وفی المحیط روی الحسن عن ابی حنیفه رضی الله عنه

فی الوقایه وعلیه الفتوی والقاضیخان ولا یکون

التفریق بذلک الا عند القاضی بفسخ العقد

بینهما اما بدون النکاح بینهما وقیل فی

ظاهر الروایة صح النکاح عن ابی حنیفة رح

وهو قول اخر عن ابی یوسف ومحمد علی ان قبل

التفریق ثبت فیه حکم الطلاق والظهار
وغیر ذالک ولکن للاولیاء حق الفسخ
فی شرح الطحاوی عن ابی یوسف روایۃ اخری
اذا زوجت المرأۃ بغیر کفوء فان القاضی
یفسخ العقد بینہما وجعل اصلہ غیر جائز
وعن محمد رح فی ظاہر الروایۃ العقد موقوف
علی اجازۃ الولی حاصلہ عربی با قریشی و عجمی
وعبد با حر کفو نیست یعنی نکاح نیست و علم و
تقوی و حرفہ معتبر نیست زیرا چہ قبیلہ با قبیلہ کفو است

اگر یکی فاسق باشد و دیگری صالح بود قبیله

فرزندان پاک پدر را گفو (کفو) نشوند و نزدیک بعضی — گویند

کفو بطن از بطن ست از انکه مردم اراذل قدر

افاضل ندانند چنانچه گفته اند اذا ملک الاراذل

هلک الافاضل و دولة الاشرار خستة الابرار — محنة

پس مردم را باید که اصالة ببیند نه مال چنانچه

قریش را عادت ست که بغیر اشراف دختر ندهند

اگرچه تاج سلیمان بر سر دارد و باشراف دهند

اگرچه نان شبی بدست ندارد از انکه مال کذرنده

واصالت پاینده

سوال چه حکمت است که مصطفی صلعم خلافت مملکت
واماارت سلطنت بفرزندان فاطمه مخصوص
نفرمود بلکه فرمود الهی رزق الی من قوة کذا — رزق ال محمد قوت کن
فی الکشاف — المشارق
جواب ازانکه کار امارت
جمله جنگ وعداوتست وهیچ دانا بفرزندان
خود نفرماید که دشمن هوی باشند ودو دشمن — دوم چون حب
سادات ایمانست وبغض ایشان کفرست
وطبع انام برتعاند وبغض برطبع ملک مستقرست

بس فقرا اولی است سیوم چون باد شاهی

عقبی که باینده ست وان ایشان راست

ببادشاهی گذرنده دنیا مشغول نکرده

سوال چه حکمت ست که بعضی نا اهل باهانت

وجفای سادات کوشند وکاهی نا سید

وجاهل وجزان کویند

جواب ازانکه چون ایشان در صلب مصطفی ص

بودند جور وجفای نا اهل چشیده ونیز همه

انبیا جور وجفا کشیده اند چنانچه مصطفی صلعم را

شاعر و ساحر و کاهن و کذاب خواندندی

پس سادات نیز بران مامور شدند مصراع

سنک نا اهلان خورد شاخی که باشد میوه دار

فرد
بید بارے فارغ است از
سنک هر تردامنی

جواب دیگر هر چیزے را ضد است ضد افاضل

اراذل است چنانچه دانا ضد ابله و ضد سعید شقی

فهم من فهم

حکایت می ارند که سلطان بلخ را دختران

بسیار بودند و همیشه بسبب کفو ایشان متامل

و متفکر میبودے روزی بوزیر کفت که بسبب کفوے

دختران مرا تامل و تفکر ست وزیر علما و فقها را
جمع کرد و باایشان مشورت کرد خاطر هریکی بران
اسود که دختران شاه با ولاد رسول الله صلعم
بدهند که بالاتر ازین هیچ نسبت نیست چراکه
ازروی مصطفی صلعم نبی زاده و قریشی و هاشمی
زاده اند و از کیفیت روی علی کرم الله وجهه
ولی و شیخ و عالم و فاضل و فقیه و خلیفه و سلطان
زاده اند وزیر این کیفیت پیش پادشاه گذرانید
بادشاه بغایت پسندید و خلعت فرمود و همه

دختر از السادات تسلیم نمود و گفت سعادت

تمام و دولت عظام حاصل کردم که من جد و

فرجد فرزندان رسول صلعم شدم و باشم و دختر

و پسر من خال و خاله ایشان شوند، ملکا

بادشاها همه را این توفیق سعادت رفیق نمای

بکرمه اللهم اهد قومی لا یعلمون

باب هفتم در اسماء القاب سادات

وفیه مقدمات

المقدمة الاولی فی القاب علی کرم الله وجهه

سوال امیر المومنین علی را کرم الله وجهه

مرتضی از کجا گویند

جواب از انکه علی در رضای مصطفی صلعم بود

کذا فی شرح الحافظیه

سوال علی را کرار از کجا گویند

جواب از انکه بر کافران حمله بتکرار کردی

کذا فی شرح اللامنیه

سوال علی را حیدر از کجا گویند

جواب در اسفار موسی میگوید فاطمه بنت اسد

مادر امیر المومنین علی کرم الله وجهه طواف

خانه کعبه میکرد که در دزه گرفت مصطفی صلعم را

گفت مرا در دزه سخت گرفته است مصطفی صلعم

فرمود درون کعبه در آی چون در آمد علی کرم

الله وجهه متولد شد فاطمه علی را در خانه خود آورد

خواست که پستان در دهنش دهد پستانش

بخرا شید وچون ابوطالب خواست

که بر رویش بوسه دهد رویش نیز بخراشید

پس مصطفی صلعم بیامد وتهنیت کرد وخواست

چلتم

تا روی او ببوسد فاطمه گفت ای فرزند روی خود

نزدیک این بچه میار که خواهد خراشید پستان

من و روی ابوطالب خراشیده است پدر خود

مصطفی صلعم فرمود حیدر است یعنی بلی شیر بچه است

پس مصطفی صلعم زبان مبارک خود در دهنش نهاد

و لعاب مبارک خود بدهانش کرد اول چیزی

که علی کرم الله وجهه در دنیا بلب گرفت زبان

مصطفی صلعم بود و اول چیزیکه در دنیا در شکم

علی رفت لعاب مصطفی صلعم بود و از برکت ان

جواب قوت و نعره چون قوت و نعره شیر بود سوال ای همه صحابه
کرم الله وجهه نکویند بلکه رضی الله عنه کویند و امیر المومنین علی را کرم الله وجهه
از کجا کویند

۱۸۵

دریای شریعت و مخزن طریقت و معدن حقیقت کشت

امیر المومنین سوال علی کرم الله وجهه را اسد الله از کجا کویند

جواب ازانکه چون امیر المومنین علی در شکم مادر درامد

چون مادرش خواست که بت را سجده کند امیر المومنین

علی واژکون افتادی مادرش نتوانستی سجده

کردن قول دیگر چون علی کرم الله وجهه در شکم

مادر درامد هرگاه مصطفی صلعم در خانه ابو طالب امدی

بی بی فاطمه مادر امیر المومنین علی بدیدن مصطفی صلعم

برخاستی روزی ابو طالب کفت ای فاطمه محمد

فرزند من ست و برادر زاده من ست از دیدن

وی هر بار چه پیغمبر می گفت فرزند یکه در شکم

من ست چون محمد صلعم می اید روی خود در

شکم من چنان میزند که مرا بر جای ماندن طاقت

نمیماند باحضور استاده باید شدن

المقالة الثانية فی اسماء و القاب فاطمة رضی الله عنها

سوال که بانوی قیامت را فاطمه از کجا گویند

جواب ازانکه در شرف النبوة میگوید پیغمبر صلعم

فرمود که فاطمه را فاطمه ازان نام کردم که وی دوست

دانشمندان

داشتنکان خود را از دوزخ جدا کردانده لان

الفطم الفصل و فاطمه بمعنی الفطومة ؛

سوال بی بی عالم زهره از کجا گویند ؛

جواب ازانکه هرگز حیض و نفاس ندیده

سوال بی بی هر دو سرا را بتول از کجا گویند

جواب فی الصحاح البتول المنقطعة من الدنیا

واتصالها الی الله والی العقبی ؛

المقدمة الثالثة فی القاب الحسن والحسین رضی الله عنهما

سوال امیر المومنین حسن و حسین را شبر و شبیر از کجا گویند

کما قال الشاعر بیت

در گوش ما مدائح شبیر خوانده اند

در جان ما مناقب شبیر نوشته اند

جواب در شرف النبوة میگوید چون امیرالمومنین

حسن متولد شد بی بی فاطمه مر علی را گفت

این فرزند را نام کن شاه گفت من از مصطفی

سبقت نتوانم کرد همدرین بودند که مهتر جبرئیل

فرود امد و گفت یا محمد حضرت عزت جل جلاله

سلام میرساند و تهنیت میفرماید و فرمان میدهد

۴۹

که علی نزا بمنزله هارونست مر موسی را و نام پسر
هارون شبر بود پس نام پسر فاطمه را شبر کن
مصطفی صلعم گفت یا جبرئیل این نام ترکی است
و من مرد عربی ای جبرئیل گفت شبر بعربی حسن باشد.
پس مصطفی صلعم حسن نام کرد همچنان حسین را
شبیر نام کن که عربی حسین است که پسر دوم
هارون را شبیر نام بود ایشانرا حضرت نام
نهاده است چنانچه یحیی را نام نهاد

المقدمة الرابعة فی القاب العلویة

سوال علویه را اولاد رسول از کجا گویند

جواب زیرا چه نسب ایشان راجع است

بمصطفی صلعم بنص و احادیث و اجماع سلف

وخلف کما بیناه فی النسب ؎ ؎

سوال ایشان را احفاد رسول از کجا گویند

جواب الحافد فرزند فرزند و نبیرۀ[۲] و هو ولد

ولده و بنیه و مندرج فیه ولد الابن و ولد

البنت[ص] لانه محل الامتنان و هو بعض معنی

الحفدة زیرا چه اگر حافد پسر مراد باشد

[۲] نوازه و نبیره

[ص] فی بعض التفاسیر عند قوله سبحانه بنین وحفده والحفدة بنو البنین

معنی لغوی که بنت البنت و ابن الابن و ابن
البنت والابن ہست بر افتند ہیں باتفاق
ولد ولد ہست واگر از حافد ابن الابن
مراد باشد مخالف حقیقت و شریعت باشد
وما قالوا بالفارسیه نبیره و هو معنی
ابن الابن و نبیره صفت ابن ست نه بنت
کقولک نریه و مادینه و دیرینه ؛؛
سوال ایشان را اہل بیت رسول صلعم از کجا گویند
جواب حدیث صحیح صریح ہست ؛؛ ؛؛

واتفق علیه بعض الفقهاء وبعضهم قالوا ولد البنت لا یدخل کنی ولد الولد اما بنت ابن

الحافد نبیره پسرینه

لمانزلت

الحديث الاول فی الکشاف روت عائشة رض

ندع ابنائنا خرج رسول الله صلعم بردا اسود

فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله

ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی

فادخله ثم تلا انما یرید الله لیذهب عنکم

الرجس اهل البیت وفی الدر لما نزلت

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

قال اهل بیتی علی وفاطمة والحسن والحسین

وفی شرف النبوة قال یقول ابن الحارث خادم

بقیع

رسول

رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يجئ عند

كل صلوة الفجر بعضادة فاطمة ثم قال الصلوة

رحمكم الله انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس

اهل البيت وقالت عائشة وسلمى رض

قال لعلى وفاطمة والحسن والحسين هؤلاء

اهل بيتى في تفسير المغنية لشيخ الشيوخ رح

قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس

اهل البيت ويطهركم تطهيرا المراد باهل البيت

نساء النبى لانهن في بيته وكان عكرمة رضى الله عنه

هكذا في تفسير الطالبين

روی عن ابن عباس انه قال نزلت فی نساء النبی صلعم

وينادی فی السوق والحجة فی هذا ما

تقدم من ذنبك وما تاخر من الخطاب وهو

قوله تعالى واذكرن ما يتلى فی بيوتكن وكلاهما

خطاب الى ازواج النبی وانما ذكر عنكم ويطهركم

لان النبی صلعم غلب فيهم حكم ذكر المذكر على

المونث وقال الاخرون ای جميع الصحابة عن

ابن عباس هذا خاص فی رسول الله صلعم

وعلی وفاطمه وحسن وحسين فهذا هو الاكثر

والاکثر مرجح

وفی المدارک فیه دلیل بیّن ان نسائه ایضا

من اهل بیته وقال عنکم ویطهرکم فانه ارید

به الرجال والنساء من اهل بیته

وفی العلمی اهل بیت بمعانی التشخیص اهل نسبه

حاصله لفظ اهل بیت بمعانی مشترکه بود چنانچه

عیال واطفال وولد وامراة واخص الناس

امابا عتبار تصریح کردن مصطفی صلعم معانی دیگر

ازین آیه ساقط شود وخاص در حق مصطفی صلعم وعلی

وفاطمه وحسن وحسین باشد رضی الله تعالی عنهم اجمعین

سوال ایشان را ال رسول از کجا گویند

جواب الال فی الحقیقة والشریعة والعرف

مایؤل نسبه الیه وما قال الال اهل الملة

والمتابعة فهو مجاز کقوله امتی ابنائی والاباء

ثلثة وقیل لا یدخل فیه اولاد البنات

والاخوان ولا یندرج فی ال الرسول امیّه

کسعد بن وقاص لانه قرابته لرسولنا من قبل

الام واما اولاد فاطمة فیدخلون فی ال رسولنا

بالاحادیث کما ذکر فی المطولات وهذا

حاصل الدرر والکافی والتشریح وعلیه الاتفاق

والاجماع والعرف کما یقول العلویة ال یسین

وقیل انما قلت العلویة ال الرسول لان علیا رض

کان من نسب واحد الی رسول الله صلعم وقبیلتهما

واحد سوال ایشانرا ابن الرسول از کجا گویند

جواب بالاحادیث کما قال هؤلاء ابنائی و

ابناء بنتی کما ذکرناه سوال ایشانرا سادات از کجا گویند

جواب بحدیث صریح وهو

الثالث الحديث الثانی فی تاریخ ابی القاسم محمد

بن الصدیق فی الباب السابع عشر یا علی ابناؤک

من فاطمة سادات لانها بضعة منی وانا

سید فهم سادات وزاد فی غیره

انا سید ولد ادم وفاطمة سیدة النساء

والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة

ترجمه مصطفی صلعم فرمود یا علی فرزندان تو از

فاطمه مهتر انند از امت زیراچه فاطمه پرکاله

من ست و پرکاله گوهر گوهرست من مهترم

وایشان نیز مهتر انند پس نادان ترکسی باشد

که خود را از ایشان فائقتر گویاند ؛

سوال ایشان را ازاده از کجا گویند ؛

جواب لان النبی صلعم ناصر العرب والعجم

والناصر یکون مولی ولهذا اسمی العجم مولی

لانهم ناصر العرب وقلاعهم فتحت بایدیهم

وکانوا بسبیل من استرقائهم وکانوا عبیدهم

عتقوا بالمن منهم جواب دیگر چون امیر المومنین

علی کرم الله وجهه پیر کلاه وامیر خرقه واستاد

علوم و مرید شاگرد مولی باشد استاد زاده

وپیرزاده ازاده باشند   جواب دیگر

چون مهر خاتون باعث ازادی امت است

والموالاة باقیة پس امت مولی باشد

وایشان ازاده باشند

سوال ایشانرا پاک و پاکزاده ازکجا گویند

جواب ازانکه حضرت عزت پاکی در نص

بیان فرموده وهو قوله تعالی انما یرید الله

لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا

واهلبیت رسول صلعم همه ایشانند کما بینا

من قبل

سوال ایشانرا کیاد رسول صلعم از کجا گویند

جواب بالحدیث

الحدیث الثالث لانها فی المباهلة اولادنا الرابع

اکبادنا وأنی غیره من لم یرحم صغیرنا و

لم یوقر کبیرنا فلیس منا ترجمه مصطفی صلعم

فرمود فرزندان ما جگر گوشکان مانند هرکه

شفقت نکند بر خردکان ما و تعظیم نکند بزرگان ما

پس او از خصال من نباشد زیرا که طبع
مصطفی صلعم برجب ایشان بود
وفی التشریح فی باب الابدان المنی فی
الحقیقة دم ولکن یتغیر لونه عند نزوله
فی الخصیة در تنبیه الثقات دو رگیست الکفتاین
باریک از جگر بیرون آمده وبصلب پیوسته
ازان دو رگ خون می کشد وبصلب میرساند
وازان منی می شود وآب منی از خون منی
می شود وآب منی عین خونست وبوقت فرود آمدن

در خصیه لون او متغیر میگردد و لهذا اگر کسی بسیار

جماع کند عین خون انزال گردد ؛

در جامع الحکمة نوشته که خون منی بمزاج نسبت است

چون فرزند تولد شود منی در جگر میباشد

ازان رطوبت و نرمی وطوبت ظاهر باشد و چون

مراهق گردد از غلبه شهوت خون جگر در جوش آید

و در صلب برسد ازان قوت و شهوت مردم پدید آید

بس حرارت غالب آید خون سوی چشمها شتابد

و بدماغ رسد و لهذا غیر بالغ را عاقل نگویند

و سبب نافتن منی سوی چشمها و دماغ آن است

که اگر فرمود که سیماب را آتش کنند سیماب خود را

در کاسه و آب زنند پس منی در کاسهٔ سر شتابد

و در بوته خصیه فرو دراید و چون حرارت دنبال

نگذارد و بگریزد و از سوراخ احلیل بیرون آید

پس اگر رحم بطبع گرم باشد حمل نماند و اگر بطبع

سرد باشد حامله نشود و کیفیت سیماب اهل کیمیا

دانسته باشی منی از بهر آن گویند که منی نور چشم

و قوت دو ساق است از اینجا فرزندان را حدقهٔ چشم

وجگرگوشه خوانند فی الحدیث

منیک نور عینیک وفخ ساقیک واحز خدیک

والامر الیک ان شاء اقل وان شاء اکثر

وعلیه قول الشاعر شعر

من سره الدهر ان یری کبده یمشی علی الدهر قلبه ولده

یمشی علی الارض فلینظر ولده

لهذا گفته اند از موت ولد در جگر والد سوراخ افتد

حکایت می آرند که چون حضرت حمزه رضی الله عنه

شهید شد کافران سر مبارکش از تن جدا کردند تن

مبارک وی شناخته نمیشد مصطفی صلعم فرمود

شکم هر کس از شهیدان پاره کنند در جگر ها هر که
سوراخها باشد حمزه همانست زیرا که بموت هر
فرزند رخنه در جگر می افتد والله اعلم بالصواب
اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
باب هشتم در بیان انکه هیچکس از اولاد رسول صلعم با صرار کفر نمیرد
ایمان سادات چون عشره مبشره ست قوله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا کلمه انما للحصر و اثبات مابعده و نفی
ماسواه و یرید من اراده و مراده کائن لا محاله

الله اسم مستجمع لجميع الصفات ولام بمعنی کی

وهی للحکمة وحکمة کاملة لان افعال الباری

غیر معلومة ویذهب من الاذهاب وهی للمبالغة معلّلة

ومنه الذهوب وهو یذکر فی محل العدم عن المبعد

والمتجاوز وکم للمخاطب والخطاب اذا کان

للمومن کمال اللطف وفی حق الکافر کمال القهر

الرجس عذاب پلیدی وگندگی وکل شیء مستقذر

منه فهو رجس اهل البیت ای علی وفاطمة وابناهما

وتخصیص الذکر فی القران یقتضی التعظیم ۝ ویطهرکم تطهیرا تاکیدا وست

قوله تعالی اربعة حرم تاکید از اوّل ست
زیراچه چون رجس رود پاک شود وازین
معلوم شد که پاکی مردم از ایمانست کذا فی
الزاهدیه پس بشهادت نص محقق گشته
که اولاد رسول صلعم ایمان چون عشره مبشره دارند
ولهذا صدقه درحق ایشان حرام ست از ان که
ایشان پاکتر اند از غلایظ وصدقه گرد مان ست
قوله تعالی طه ما انزلنا الایه فی الدرر الطاء
طهارة الرسول صلعم قوله تعالی کونوا مع الصادقین

ای محمد وال محمد صلعم پس ایشان بحکم نص
صادق باشند و صادق کافر نشود بدانکه
حکم مصطفی و اولاد وی و امت وی با نبیا و امت
دیگر قیاس نتوان کرد فضلیکه مصطفی را صلعم
بود بهیچ مخلوقی نباشد کفش کسیکه مفخر عرش
باشد فرزندان او را با فرزندان نوح علیه السلام قیاس
چون راست اید و نیز در بشارت ایشان احادیث
وارد ست

الحدیث الاول فی الکشاف رواه علی ابن ابیطالب

قال قال رسول الله صلعم اول من دخل الجنة

انا وانت والحسن والحسین وازواجنا عن

ایماننا وشمائلنا وذریاتنا خلف ازواجنا

ترجمہ مصطفے فرمود صلعم یا علی اول کسیکہ

در بہشت در اید من باشم و تو و حسن و حسین باشند

وزنان ما راست و چپای ما و فرزندان ما

عقب زنان ما وہذا الحدیث حجة الفقہاء

وبرہان العلماء لانہ مروی عن الراوی الفقیہ

سوال اگر کسی گوید تاویل این حدیث ان است

هر که از اولاد مصطفی صلعم با ایمان باشد خلف زوجات

در بهشت رود ؛

جواب مقلد را تاویل حدیث حرام ست

لانه اقصر من القاصر واگر مجتهد این تاویل کند

درست و روا نباشد زیرا که اگر این قول او روا قید

داریم در قول رسول صلعم تردد باشد و بشارت بر خیزد

زیرا چه هر بشارت از احتمال مبر است و ازین تاویل این آیه

ان ابابکر فی الجنة ان جاء بالایمان و هذا باطل

و حکم انست که در حالت نزع ایمان او زائل نشود

كذا حاصل التمهيد وعبارت دستور الحقائق

لا يجوز زوال الايمان من الانبياء والعشرة

المبشرة واولاد رسولنا وازواجه واهل بدر

وحديبيه واشالهم بالشهادة والبشارة

عن رسولنا اذا صدر في حقهم البشارة فنقول

ان قول النبي صلعم صدق وهو يكون كما قال

واما في حق سائر الصحابة والمومنين لا نقول

لاحد بعينه انه من اهل الجنة او من اهل النار

فاما في الجملة فنقول من مات مومنا فهو في الجنة

ومن مات کافرا فهو فی النار ؛

الحدیث الثانی فی شرف النبوة عن حمزة

بن مرة عن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه

یا علی اول من یدخل الجنة انا وانت والحسن

والحسین فقال یا رسول الله صلعم فازواجنا واولادنا

قال من ورائکم ترجمه مصطفی فرمود صلعم یا علی اول

کسی که در بهشت در اید من باشم وتو وحسن وحسین

پس علی گفت یا رسول الله پس زنان وفرزندان ما

مصطفی صلعم فرمود از پس شما ؛

الحدیث الثالث فی المصابیح والمشکوة

عن زید بن ارقم قال قام رسول الله صلعم وقال
انی تارک فیکم الثقلین ما تمسکتم به لن
تضلوا من بعدی احدهما اعظم من الاخر
کتاب الله حبل ممدود من السماء[۲] الی الارض وعترتی
اهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض
فانظروا کیف کان تخلفونی فیهما ترجمه
مصطفی فرمود صلعم بدرستیکه من بیگذارم درمیان
شما دو چیز را که گرانترست یکی از دوم کتاب خدا

که اگر بدست گیرید ازرا
گمراه نشوید بعد من

رسنی ست دراز از آسمان تا زمین و دوم فرزندان من

و هرگز جدا نشوند این هر دو چیز از دیگری تا آنکه فرود

آیند بر حوض کوثر پس نیکو اندیشه کنید که چگونه

در پس ایشان خواهید بود یعنی در رعایت

و محبت ایشان   قوله قام زیرا که او از ستاده

بلندتر است و بهتر شنیده میشود و هو للاستهانت

وانی تارک ازان گفت که چون امت بمنزله پسرانست

و رسم پدران انست که وقت رحلت از سر و که

انچه عزیز و نفیس تر باشد بفرزندان سپارند

وبحفظ آن وصیت کنند فیکم فی للظرف تا ایشانرا

درامت مقام وجاهی باشد ما للابهام

وهو للاهتمام قوله ان شرطیه شرط هدایت از نسبت

که دوست دارید ایشانرا قوله لن یتفرقا

لن للتاکید یعنی هرگز فرزندان من از قرآن از هم جدا

وبیزار نشوند وهرکه از فرزندان من وقرآن

بیزار نشود زوال تصدیق او نباشد

الحدیث الرابع فی المشارق ان الله لایجتمع

بینی وبین عدوی فی محل واحد عبارت حدیث

در حق که با نوی قیامت است واشاره حدیث در حق
جمیع فرزندان رسول است صلعم با کافران در دوزخ
نیا یند و چون جای کافران در دوزخ باشد
ایشان در دوزخ نباشند چه کمانست ترا ابو طیب
حجام را از اشامیدن خون رسول صلعم که مضر بود و
بر عوام و خوردن ان حرام از دوزخ مخلص باشد
بس کسیکه از خون جگر و نور دو چشم و مغز دو ساق
محمد باشد کی مستوجب دوزخ شود و من کمان
چنین دارم و میدانم که اگر قطرهٔ خون مصطفی صلعم

در دوزخ بیند از ند همه آتش بستان کردد
و نیز مرویست که چون قیامت قائم گردد مومنان
با حوران مشغول شوند و منکوحات ایشان بنالند
که ملکا شوهران ما بما نمی نگرند فرمان شود یا
جبرئیل چون محمد بعبادت مشغول می شدی
از پایهایش خون بیرون آمدی آن خون
در حقه داشته ام ببر و بر جبین هر زوجه یکان
یکان نقطه بدار هر که از شوهران به بیند مبتلا
شود. آورده اند هر که از زبان درود بر محمد صلعم سه بار

بیکدم

بیکیدم بخوانند و بر دو ده دهند از ان دو ده بر
جبین خود نقطه کنند چون نظر زوج بران زن افتد
مبتلا شود پس خون بگو در حضرت صمدیت چنین
عزت دارد کسیکه از خونش متجد شود چگونه
عزیز نباشد شاعری گوید

گر ز دریا شوند قطره جدا
نه که دریا جدا و قطره جداست
نیست بی زبده شیر اشاره کن
که کدام ست شیر و زبده کجاست

زیرا چه ولد بعض والد است

سوال اگر این نوع بقیاس ثابت شدی مادر

و پدر موسی علیه السلام در دوزخ نیامدی

جواب گوهر از سنگ و مروارید از صدف

بیرون آید اما پرگاله گوهر گوهر باشد

حکایت آورده اند که چون حضرت عیسی علیه السلام

منزل کرد و خلق از وی معجزه خواهند مادر

و پدر رسول صلعم را زنده کنند و ایشان ایمان

ارند در خلاصة السیر میگوید مادر رسول صلعم

بی بی آمنه ایمان آورده ست

و بگویند

کن صح بس دے

بمعجزه مادر و پدر پیغمبر را

زنده کنند

و در احسن الاداب میکوید نمیشاید کسی را
که ذکر مادر و پدر مصطفی صلعم بر سبیل نظر کنند
که چنین و چنان بودند ازانکه کسی شنواند که ذکر
مادر و پدر امیر و سلطان و استاد و پیر کند اگرچه
چنان باشد که کوید اما ادب مانع ست و الله
اعلم بالصواب ؎ اللهم قوما لا یعلمون

باب نهم در ذکر منشور سادات

قال الله تعالی ابناؤنا و ابنائکم در تفسیر بخاری
اورده ست هرگاه که این ایت نازل شد

مصطفی صلعم گلیم مخطط بر سر گرفت و زیر آن
خود نشست علی و فاطمه و حسن و حسین را نشاند
و چون از مباهله فارغ شدند جبرئیل علیه السلام
بیامد و گفت یا محمد آنانکه با تو در مباهله بودند
فرمان شده است مرا که مهر بر سر ایشان منشور کنم تا مردمان
ایشانرا عزیز و مکرم دارند پس چون جبرئیل بیامد
بر سر مصطفی صلعم دو جعد بافت و سه پیچ داد
و مقدار انگشت موی پراکنده بگذاشت[2] پس — [2] و مهر کرد
مصطفی صلعم بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین دو دو کان

جعد بکرد و فرمود که این بر سر شما سنت کردانیدم
و بر اولاد شما که از فاطمه اند پس جبرئیل علیه السلام
گفت یا محمد من نیز در مباهله موافقت کرده
بودم و خادم خانه تو ام و علی را در جنگ یاری
دادم و فاطمه را در شستن یاری داده ام گهواره
حسن و حسین را جنبانیده ام مرا از اهل خاندان خود
قبول فرما و بر سر من جعد ها کن که فرشتگان ملاء
اعلی مرا از اهل خاندان تو دانند و هم بر من دعا
مرویست الهی بحرمة الخمسة النبی سادسهم جبرئیل

آس و بیختن

پس مصطفی صلعم بر سر مهتر جبرئیل جعد ها کرد و

پنج فرق و ده منشور

و در منظومه مولانا کمال الدین فارسی فرموده است شعر

مرا شفیع تنم پنج تن بسند بود

که روز حشر بدان پنجتن رهانم تن

نبی و دختر و داماد و برگزیده پسر

محمد است علی فاطمه حسین و حسن

و عرض منشور این است شعر

دو منشور ایزد از دیوان انشا بهران داد

که اقطاع امیری واد و عالم کرد قربانت — الغاست

الفرق دو شق کردن موی تارک سر تا موی پیشانی

کما روت عایشة فی المصابیح فی باب الترجل

ومعنی المنشور وهو نامه کشاده و در وجد یافته علو

کذا فی المشکوة

الحدیث الاول فی المصابیح فی باب الترجل

قالت ام هانی بنت ابیطالب قدم رسول الله

علینا وله اربعة غدائر ترجمه ام هانی گفت رض — قدمة

بیامد مصطفی بر ما از مدینه در مکه و مر او را چهار گیسو بود

بافته چنانچه سادات امروز جعدی بافند
و محل مهر دیگر و جعد خورد تر میکنند
و فی تاج الاسامی الغدیره گیسو بافته
و در رساله خواجه کرک میگوید موی منشور های مصطفی ص
از حرزگاه گردن دو انگشت فرودتر بود و هر موی منشور
سه کان پیچ داشت و فرود مهر نبوت بود و از فرود
مهر نبوت چهار انگشت موها پراکنده بود
و در رساله احتساب میگوید که ارسال موی غیر علوی
را امام غزالی مکروه میدارد زیرا که شعار علویان

زمان ما هم همین ست چون علوی شد تا تلبیس حاصل آید

وفی المحیط فی باب الغسل واما الرجل اذا کان فی

راسه شعر مثل ضفائر المرأة کما یفعله العلویون

والاتراک لایجب ایصال الماء فی اثناء الشعر

فی ظاهر الروایة

وفی زاد الارواح قال الاصمعی رح رأیت زین

العابدین علیا اصغر رض وله ذائبتان

الذائبة گیسوی بافته

سوال بعضی سادات موی بند ابریشم بطریق

جعدهای با فنند جائز ست یا نه

جواب در رساله احتساب میکوید که موی بند

ابریشمی انداختن جائز ست چنانچه ازاربند

ابریشمی وکلاه ابریشم ومیان بند ابریشم

انداختن و در بیت المنفق میکوید لاباس

بتکة الحریر التکة شلواربند زیراچه لبس نیست ابریشم

وفی المحیط لاباس بتکة ابریشم لانه لا یلبس

بغیر ازار فقیل قال ابو حنیفة لایکره وقالا یکره

الحدیث الثانی فی التاریخ المنتسب الی ابی القاسم

محمد

محمد بن الصدیق فی باب السابع عشر حدثنا
بالتوارث قال علی قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یجوز المنشور لغیر نسبی حاصلہ مصطفی ص فرمود
که یا علی روا نیست منشور بغیر نسل من فقال علی
کیف یشتهر ابنائی بین امتک قال ابناؤک
تشتهر بالمنشور ترجمہ مصطفی صلعم فرمود یا علی
روا نیست منشور بغیر فرزندان تو کہ ز فاطمہ باشند
وفیہ ایضا الحدیث الثالث یا علی لی المنشور
ولا یفعل المنشور لغیر نسبی و ابناؤک لا یدعی الا ولد الزنا

الذين من فاطمة ومن فعل ذالک فقد شهد

علی امه بالزنا وکان فی الاخرة یستوجب النار

وفی الدنیا مستوجب المنع والزجر وکان الرضاء

من امتی بغیر نسبی کالرضاء بشهادة الزنا

علی امه ومن ینتسب بنسبی فلا تمنعوه من

المنشور ومن فعل ذالک بغیر نسبی فهو ملعون

ویروی کافر منافق انا لا اشفیع له یوم القیمة اشفع

حاصله هرکه بغیر سادات منشور کند بر زنای مادر خود

و بر حرام زادگی خود خلق را گواه میگیرد و هرکه بد انسنگر

بی او را منع نکند عاصی باشد و اگر حلال پندارد
کافر باشد زیرا که ادعاء نسب غیر بحکم نص واحادیث
واجماع حرام است ؛
الحدیث الرابع فی المشارق من ادعی الی
غیر ابیه وهو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام
فی العلمی من استحله یکفر حاصله هر که بدانستگی خود
خود را بغیر پدر بندد و انرا حلال داند کافر شود
و بهشت بروی حرام گردد ؛
سوال چون بعرف سید اولاد نبی را گویند

اگر کسی او را نا سید گوید فی حالة الغضب

ومفهوم نا سید آنست که او منسوب به نبی و بعلی

نباشد او را حد زنند یا نه؟

جواب فی الخانیة رجل قال لغیره فی الغضب

لست با بن فلان لابیه الذی یدعی الیه

فانه یحد وان قال فی غیر الغضب لایحد

لانه فی حالة الغضب یراد به القذف عادة

وفی غیر الغضب یراد به نفی المشابهة فی الاخلاق

فی الظهیریة واذا انسب الرجل رجلا الی غیر ابیه

بالغضب

بالغضب فعلیه الحد؛

فی کنز الدقائق اذا قال لغیره فی الغضب لست

لابیک حدّ؛

سوال اگر کسی علوی کو یا ند قبل تحقیق استوار خود را دارند تا

جواب فی التشریح اذا قال الرجل انا ابن فلان

یسمع مالم یخالفه احد من الاولیاء ؛

وفیه ایضا ولو قال الرجل رجلا فی الغضب علی

سبیل الطعن اثبت نسبک یعز لان الناس

یشکّون فی نسبه ویطعنون بالهٰ حاصله

اگر کسی گوید که من پسر فلانم بمجرد قول او استوار
دارند تا آنکه از میراثیان و اولیای وی
مخالف نشنوند واین روایت حجتست که سبد
اجل تحقیق و تصحیح نسب کنند و گواهان طلبد از کسی
که خود را علوی گویاند و معروف دران نباشند
اما غیر علوی را نشاید که تصحیح نسب علوی کنند
واگر کسی در حالت غضب گوید که نسب خود را اثبات
کن بگواهان تعزیرش کنند زیرا که نسب وی بقول
وی ثابتست واعتراض نسب وی بر غیر حرام است

مگر که از قبیله او باشد از انکه مردمان در نسب وی

بدگمان شوند و دران او را مضرت شود

المقصود مصطفی صلعم و اولاد حسن و حسین منشور

کرده اند و امروز در ترک و هند دو جمعه میکنند

و در عرب نمی کنند و منشور سنت است و هر که علوی را

از منشور باز دارد فاسق باشد و اگر بر منشور استخفاف

کند کافر شود

الحکایت در جواهر التفسیر حسینی میگوید که مصطفی

را صلعم پیش از بعثت منشور نبود بهیئت پدران

خود بود روزی مصطفی جبرئیل را از هیبت هیکل پدر خود
پرسید جبرئیل غائب شد و باز آمد و گفت یا محمد
تو متابعت جد خود آن ادریس علیه السلام بکن
که مراورا دو گیسو بود بافته قصهٔ وی آنست
که روزی مهتر ادریس پیغمبر علی نبینا و علیه السلام
مریض شد جبرئیل را فرمان شد که یک حور از
بهشت با دو خرما از برای ادریس ببر و بگو تا
آن دو خرما بخورد و صحت یابد و این حور را در نکاح
خود آورد چون مهتر ادریس آن خرما بخورد صحت یافت

وان عورت را در نکاح خود در اورد چون مصطفی صلعم
از نسل ان عورت اورا دو گیسو ماثر بود والله اعلم

باب دهم در لعن یزید و اتباعش

قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله و رسوله
لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا
مهینا فی الکشاف نزلت فی ناس یؤذون
علیا کرم الله وجهه ای آن کسانیکه می ازارند خدا
ورسول خدا را بآزردن علی واهلبیت رسول الله صلعم
خداوند جل و علا ایشانرا لعنت کرده است در دنیا

و آخرت ولعنت آخرت جز کفار را نبود پس

ازین معلوم شد که ایذای اهل بیت رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم کفرست و خدای تعالی

ساخته کرده ست مر ایشانرا عذابی خوار کننده

سوال معنی ایذاء چیست جواب

فی التاج الایذاء آزردن وفیه الشکایه و فی الکشاف

کسی را رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذا

عام ست سواء کان او را کشد و زند و بد گوید

بحدیکه اگر از مجلس برخیزد و جامه بیفشاند و ان

خاک بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند

و یا زن و یا غلام و یا متعلق او را ازارد آزار بود

کما بیننا فی حقوق الاستاد والوالدین والجار

و نیز روی ترش کردن آزار است زیرا چه چون

عباس رض بر انصار آمد و ایشان روی ترش کردند

مصطفی صلعم در غضب شده فرمود نباشد ایمان کسی

که عم مرا ازارد بجای نگاه بپیاز و سیر بخورده در مجلس درباید [illegible]

که مردمان از بوی وی ازرده میشوند کذا فی المصابیح

والمشارق وایذاء اهل بیت ایذاء رسول الله است رسول الله

الحدیث الاول فی الکشاف وشرف النبوة

رواه علی کرم الله وجهه حرم الله الجنة علی من ظلم

اهل بیتی واذانی فی عترتی ترجمه مصطفی صلعم فرمود

حرام کرده است خدای تعالی بهشت بر کسیکه ظلم کند

بر فرزندان من و برنجاند مرا در رنجانیدن قرابتان من

الحدیث الثانی فی المصابیح قال رسول الله صلعم

فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی

ومن اذاها فقد اذانی ترجمه پیغمبر فرمود صلعم

فاطمه پرکاله من است هر که او را در غضب آرد مرا هم در

غضب آورده باشد و هر که او را آزار و تحقیق مرا

آزرده باشد و در قتل حسین آزار بر فاطمه بیشتر است

زیرا که درد و الم فرزندان بمادر زیاده اثر میکند

و در ایذای علوی ایذای رسولست درین باب

احادیث متواتر بسیار است بسبب اختصار مذکور نشد

پس ایذای حسینان ایذای مصطفی و علی و فاطمه

است رض و ایذای ایشان بنص احادیث موجب کفر است

و بر موذی لعنت است فلذا اتفق اهل السنة و الجماعة

علی الکفر و اللعن علی قاتل الحسین و آمره کذا فی

النسفیة والتشریح چه کمانست تراکه ایذای سگ
همسایه بهمسایه سرایت کند چنانچه در باب حق الجار
در فقه خوانده باشی وایذاء ولد بوالد چگونه سرایت
نکند واینمعنی نزد اهل حق وعقل وحس عیانست
ایا نمی بینی که اگر کسی بچه وحوش وطیور را ازارد
ایشان چنان ازرده شوند که از جان نترسند
لاسیما کسی که از افضل البشر واکمل الفضل وابلغ
العلم بود از کشتن جگر گوشه حسین وایذا وجفا
وحقارت وناسزای وی ازرده نشده باشد

حاشا لله لا یظنه احد و این معنی بمحض شرع و عقل و

حس ثابت است و بر هیچ صغیر و کبیر پوشیده نیست

مگر نشنیده که هر گاه جبرئیل خبر قتلش میگفت

مصطفی صلعم چند روز گریان بودی و ملول و نگران

می گشتی از کمال محبت و فرط شفقت که بر فرزندان

فاطمه رض داشت بحدیکه روزی ابراهیم پسر پیغمبر صلعم

و امام حسن و حسین بازی میکردند مصطفی میدید و شاد میشد

جبرئیل بیامد و گفت یا محمد خدا میفرماید که ما ترا از

عالمیان برگزیده ایم و تو با خوردکان و خلق مشغول میشوی

شرط محبت آنست که موت یکی ازین سه اختیار کنی
مصطفی صلعم سر مبارک خود را بمراقبه کشید و گفت
اگر موت حسن و یا حسین اختیار کنم فاطمه پردرد و
گریان شود و این نتوانم دید و شربت فراق او
نتوانم چشید گفت یا جبرئیل موت ابراهیم
پسر خود را اختیار کردم همدران ساعت ابراهیم را
تپ گرفت و در سیوم روز متوفی شد بسبب آنکه
عالمیان معلوم کنند که رسول صلعم با ایشان
محبت کمال دارد تا از ایذا و عداوت ایشان بپرهیزند

تا از

تا از کفر و لعنت ایمن باشند و درین قصه هیچ

بشر زاده را که بشیر ادمی پرورده شک و شبهه نیست شده باشد

ولهذا علما گفته اند که اهانت و ایذا و حقارت

و جفای اولاد رسول صلعم کفرست و کافری

و در مصابیح میگوید اگر کسی علویرا باهانت علویک

گوید کافر شود و بعضی گویند که اگر علویک بتعظیم

گوید کافر نشود لان التصغیر یجیء للتعظیم

ابو القاسم گفت اگر در حالت غضب گوید کافر شود

و در رساله مولانا صدر الدین و مولانا ضیاء الدین که نے

میگوید که علما فتوی داده اند که ایذا و اهانت
اولاد رسول صلعم کفر و کافریست پس چون علویان
گفتن کفر باشد لاسیما در قتل و افضاح بطریق اولی کفر بود
سوال چون قتل مومن نزدیک اهل سنت و جماعت
فسق ست پس قتل امام حسین چگونه کفر بود
حسین
جواب ازانکه ایذا و اهانت حسنین بمصطفی صلعم
سرایت میکند کما بیناه بغیر مرة و ایذا و اهانت
مصطفی صلعم بالاتفاق کفر ست و موجب لعن
چنانچه حسا و نصا و دینا و عقلا ثابت کرده ایم

جواب دیگر هرکه ایذاء و قتل مومن را فسق گفته است

مطلق است والحکم المقید بالکفر مخصوص است بحق الشان

کما عرف فی محله چنانچه مرویست که قذف و

شتم ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عایشه و حسن

و حسین و اولاد ایشان کفر است کذا فی التشریح

والسفینة والنسفیة و فی الخلاصه و سب الشیخین ایضا کفر

سوال اگر علوی با علوی معاند و مخالف شود

کافر گردد یا نه جواب کافر نگردد

زیرا چه ایذاء و اهانت ایشان کفر از آن میگوییم

که سرایت بمصطفی میکند طبعا وحسا از انکه طبع
انام ست با فرزندان هر کرا عناد باشد با پدر وی
نیز معاند شود بخلاف انکه اگر دو پسر از یک پدر
ویا دو چاکر از یک امیر و دو شاکرد از یک استاد
بوند ویا دو غلام از یک صاحب باشند معاندت
با صاحب و پدر و امیر و استاد نکنند وهو المحسوس
چنانچه اگر ذمی با ذمی حرب کند حربی نگردند و اگر
با مسلمانان ویا با کسان خلیفه جنگ کنند حربی
باشند اگر با مسلم باغی جنگ کند حربی گردد

لان الاسلام ملة واحدة كذا فی خزانة الفقه

ان اهل الذمة اذا قاتلوا مع اهل الاسلام

مع ان الباغی او غیره ینقض عهدهم فلو ان

عهدهم ینقض بالقتال مع الباغی فالاولی

ان ینقض بالقتال مع اهل العدل ۞ ۞

سوال چون یزید علیه اللعنة از قرابتیان رسول

بود بقتل حسین چرا کافر شود

جواب یزید علیه اللعنة از قرابتیان بود اما از یک

پدر نبود و بحث مادر او لاد رسول است که از پشت

مصطفیٰ اند زیرا که در قرابات و برادران باهم نسبت

بسا تفرقه است چنانچه در حد و در قصاص و

جز آن خوانده باشی ؛

سوال بعضی گویند که حسین ع در دشت کربلا در حالت

نزع گفته در بهشت نروم تا کشنده خود را برابر خود

در بهشت نبرم ؛

جواب این سخن محض افترا است و کذب صریح

زیرا که نزع حسین از بریدن سر مبارک است در آن وقت و مقام

هیچ سنی و متدین حاضر نبود و همه شهید گشته بودند

وقول مدعیان علیه اللعنة وکواهی خونیان ومعاندان باتفاق

مردودست کما عرف فی الشهادات

جواب دیگر قاتل حسین باتفاق کافرست

هرگز نباشد که ان شاهزاده کافر را گوید که در

بهشت ببرم وشفاعت کنم

سوال دیگر چون ایذای اهل بیت کفرست

پس معاویه بایذاء علی کافر باشد یا نه

جواب معاویه باغی ماول بود والماول

لیس بکافر ولا بفاسق

وفی التشریح ان عایشة وزبیرا وطلحة تاولوا

ان الخلافة لمعاویة ومعاویة ایضا ماول

ان الخلافة لی والماول لیس بکافر ولا بفاسق

التمهید وفی التهذیب طلحة وزبیر تابا ورجعا الی البلدة

وقیل عایشة ایضا تابت وقیل ماخرجت

بغیا بل جاءت روما للمصالحة وقطعا

للمنازعة وفیه ان معاویة تاب بعد

نقل علی بن ابی طالب کرم الله وجهه وقال

اخطأت فی الاجتهاد وقال کانت الخلافة

۱۳۱

لعلی بن ابی طالب

وفی عیون المجالس وهو ما نقل من کتاب الجواهر

فی باب قضاء الدین قال معاویة لابنه یزید

یا بنی ان الله الحق والله حقهم ای حق علی و

الحسن والحسین ولکن غلبنا علیهم غلبة

وفی التشریح ان الباغی المأول لیس بفاسق

لان شهادته مقبولة باتفاق الروایات

لانه ماول فی دعواه لان حد البغی ان یدعی

الامارة مع شبهة کما اجتهدت عایشة

مختار

وزبیر وطلحه ومعاویه فوقع فی اجتهادهم الخطاء
والعصمة لاتکون لغیر الانبیاء ولانه یجوز الصلوة
وتولیته القضاء والحج والجمعة وغیر ذلک من الولایة
من جهة الباغی فدل انه لیس بفاسق
سوال چون یزید نیز باغی بود لعنتش چرا کنم
جواب فی التشریح ان یزید کان باغیا
متغلبا خروجیا والخروج علی الامام حرام
فی الادیان کلها ویزید خرج علی الحسین بلا
تاویل وقتله بالحرب

سوال چون امیر المومنین علی کرم الله وجهه بعد
قتل عثمان رضی الله عنه خلیفه شد و معاویه در شام
دعوی خلافت کرد معاویه در مصر و شام بادشاه
علیحده چرا نباشد

جواب معاویه باغی شد زیرا که مصر و شام در تبع
مدینه بود و مصر و شام را ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فتح کرده بودند
و هر که در مدینه بادشاه باشد مصر و شام تابع او بود
و اگر کسی از اهل تبع سر بر زند باغی باشد
وفی التشریح اول من باغی فی الدنیا معاویه

وهو باغ ما ول فلما قتل علي بن ابيطالب
كرم الله وجهه كانت الخلافة للحسن بن علي
ثم للحسين عليهم السلام وبغى في عهد الحسين
يزيد بن معاوية بغيا تغلبا فتسلسل البغاة
المتغلبة حتى جلس وليد بن يزيد واستهدف
القران ثم ابراهيم اخوه ثم مروان وفي عهودهم
كانت الخطباء يلعنون على اهل بيت رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم فاذا تمت البغاة المتغلبة
جلس ابو العباس السفاح المنصور العباسي

وخلافتهم الی یومنا هذا وحتی قامت القیامة

وبعضی گویند تغلب یزیدیه تا هشتاد سال بود

ودران وقت اتباع یزید لعن بر یزید نشنیدند — نه بشنیدند

بعده ابو مسلم مروزی همه یزیدیان را بکشت وامیر المومنین

علی اصغر را بیاورد وگفت بنشین بر تخت خلافت

علی اصغر دست ابو العباس السفاح بگرفت

وبر تخت بنشاند وخود منزوی شد وسجاده

پیش گرفت وبه تشویشات دنیاوی مشغول نشد

سوال چه حکمت است که اکثر عرب وفارس محب ال رسول شدند

واغلب هندا اولاد رسول را بنظر اهانت می نگرند — اکثر

جواب در تفسیر ابوالقاسم میگوید چون اکثر

قران نازل شد مصطفی صلعم قرانرا بهر جانبی

فرستاد چون در فارس رسید فارسیان قرانرا — را از جهت درک افهم

بر سینه نهادند و سلمان فارسی را با خدمتی

و هدایا روان کردند و اسپ دلدل و ماریه قبطیه را

بهدیه فرستادند و چون قران در ترکستان

رسید مصحف را بر سر نهادند و هدایا و خدمتی

روان کردند و چون قران در هند رسید هندیان

قرانرا

قرانرا از زیر پای وا اشتند ودر کلوی سگ بستند

کیفیت هر یکی پیش حضرت اوردند مصطفی صلعم

فرمود فارسیان مقبول دلها وصادق سینها

باشند وتا قیامت محبت خاندان من از

سینهای ایشان نرود وترکان سران وسروران

باشند وهندیان اولاد مارا خوار کنند

واهون کردانند وایشان همیشه خوار باشند ویکی معاند

دیگری باشد وامیر خواهد که مال رعیت فرو برد

ورعیت خواهد که مال امیر فرو برد وهیچ بزرگ زاده

بزرگ نشود و همه با انصاف باشند الا ما شاء الله تعالی

مرویست که چون این کیفیت پیش تخت حضرت

رسول گذشت مصطفی صلعم خواست که تا جمع کنند

و لشکر سازند جبرئیل بیامد و گفت یا رسول الله

در هند زمین نخست قدم مبارک کجا خواهی نهاد

از آدم تا این دم هیچ نبی و ولی در ان زمین قرار

نگرفته است و نخفته والحق چون کتاب ما را

ایشان چنین کردند متابعان تو از ایشان انتقام

کشند زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کنند

و بمطالبه و مصادره برهنه کردانند ملکا

بادشاه تابعان دین رسول الله صلعم را همیشه

مظفر و منصور کردانی تا ازایشان انتقام بیرون

کشت امین امین امین ❊

سوال چون ایذاء ولد بوالد سرایت میکند

بعد مردن مرده را نیز آزاری رسد یا نه ❊

جواب در عقیده اهل سنت و جماعت انست

که مرده را بعد مردن تاثیر ایذا هست چنانچه

درخشم آید و آزرده شود بدلیل صحت عذاب قبر

والا عذاب قبر نازل باشد

ودر اعلام الهدی میگوید میت بلطف و عنف
غاسل متاثر میشود

ودر آثار است که از صدقه ونماز مرده را سرور
حاصل میشود ودر قذف وذکر بد مرده را حزن
ومضرت مینماید ایضا در ایذا وسرور هنیم مرده را
ازار وسرور میشود

وفی شرعة الاسلام اتخذوا القبر فی جوار
اهل الخیر فان المیت یتاذی بالجار السوء

کما ینادی الحی ؛

و در علمی میگوید میت لند گریه احیا بکند و می پندارد

و ازروح میسکردد چنانکه وقت سفر گریه را مکروه

می پندارند ؛

و در قصص و آثار است هرکه اولاد رسول را صلعم بیازارد

اگر بیگانه باشد داند که سرانجام به بیگانگی شود

و در خواب بترساند و اگر بیگانه است دلیر گذارند

چون ابوجهل و یزید لعین ؛

سوال یزید علیه اللعنة را قاتل امام حسین گویند یا نه

داند که سرانجام به بیگانگی خواهد کشید ۱۲

جواب فی اثار النبوته یزید اسم رجل متغلب قاتل الحسین بن علی رضی الله عنهما ..

الکسین النیرین

وفی شرف النبوة لما قتل حسین بن علی رضی الله عنه کتب ابن عباس الی یزید ابن معاویه انی لارجو ان لا یملک الله تعالی بعد قتلک عترة النبی ان یاخذ اخذا الیما و یخرجک من الدنیا اثیما کفورا فعش ما استطعت لا اباک ترجمه چون امیر المومنین حسین بن علی رض شهید شد ابن عباس رض سوی یزید لعین نامه نوشت بدرستیکه من از خداوند تعالی امیدوار امیدوارم از انکه ترا بر ملک

قائم ندارد بعد کشتن حسین ع و کشتن حسین بوی اضافت کرد
واو راوی فقیه با عدالت است و کشتن ازان بوی اضافت
کرد که او بدین امر راضی بود و در آخبار متواتره است
که بارها مصطفی ص میفرمود که از پشت معویه فرزندی اید
یزید نام که فرزندان مرا از وی آزار رسد بجدیکه
معویه از جماع یمین راند کما هو المشهور

سوال چون یزید لعین در محاربه حسین امین حاضر نبود
قاتل از کجا گویند جواب ازانکه هرچه لشکر
کاری کنند بامر و رضای امیر کنند لهذا قتل حسین را بوی

اضافت کنند چنانچه امیری لشکری را بر امیری فرستند
یا بحصاری نامزد کند اگر آن لشکر حصار و یا لشکر را
فتح کند عرفا و استعمالا بر آن امیر و لشکر اطلاق کنند
چنانکه گویند فلان شهر و فلان قلعه را فلان امیر گرفت
چنانچه گویند سلطان سکندر دارا را بکشت و گویند فرعون
عرب و عجم را گرفت و فی الواقع امیران وی گرفته
بودند و سکندر دارا را خود نکشت فی الحقیقة و هو عیان
لا یحتاج الی البیان والآمر کالمامور و النائب کالمنوب
والناس مسئول عن رعیته پس اضافت محقق شد

که یزید پلید لعین طرید بقتل حسین امین شهید آمر و راضی بود

سوال چون رضای یزید لعین بقرینه اضافت

معلوم شد بصریح نیز ثابت است یا نه

جواب بصریح نیز ثابت است که یزید لعین بقتل

امام حسین امین آمر بود

فی دستور الحقائق اختلفوا فی یزید بن معویه

قال المعتمدون انه کان راضیا لحرب الحسین

وامر بقتله واهان راسه واهل بیته

بانواع الاهانة وهو المشهور بتفاصیل مختلفة

فلا يمنع اللعن عليه ومن اعانه لانه كفر بالله
حين امر بقتل الحسين وحربه والامة اجتمعت
والايمة اتفقت على لعن آمره وقاتله لان الآمر
والراضي بالكفر يكفر قبل ان يفعله المامور
وقيل ان يزيد لم يأمر القوم بحرب الحسين وهم
قتلوه بغير امره قال الامام مكحول ابن فضيل
النسفي هذا القول ليس بصحيح
وفي فتاوى الكبرى ودرجة العلماء والروضة
الزندوسية اكتحل يزيد بن معوية يوم عاشورا

بدم الحسين او بالاثمد لتقر عينه وينظر
الى الحسين القتيل وحاصل الخلاصة
والخانية وغيرهما وعبارة التشريح اختلفوا
فى الاكتحال يوم عاشورا وقال بعضهم مندوب
لان النبى عليه السلام فعل ذلك وقال بعضهم
مكروه لان يزيد بن معوية فعل ذلك
وقال بعضهم لاباس به وقال بعضهم انه بدعة
ودر رساله عبهری میگوید یزید لعین سر مبارک حسین
این را چندانی بر نیزه داشت که در کله مبارک

کنجشک بیضه اورد

و در قصص بخاری میکوید دران ساعت که سر مبارک

حسین امین را بپیش یزید لعین اوردند یزید لعین

در شادی شد و خمر میخورد و سر مبارک را پیش نهاد

و انواع اهانت میکرد انخبر ببعضی صحابه رفت

کریان بیامدند و کفتند ای ملعون چه کردی و

چه میکنی ایشان را نیز یزید لعین کردن زنانید

کویند که ایشان هفت صحابه بودند که انروز

ان هفت صحابه را نیز کردن زدند و ایشان شهادت یافتند

لعنت کند چکاوک هر صبح بر یزید

لعنت نمیکنی تو بدانم چکاوکی

تحریب دسیر

و در غرر السیر میگوید از امام شعبی روایت است

که بعد قتل حسین این فرزندان منکوحه وی را

یزید لعین در دمشق چون اسیران بگردانید

و در مناهج میگوید ولید بن یزید لعین قران را

هدف ساخته بود

و در تهذیب الکامل میگوید که یزید لعین در دهان

مبارک حسین این میخ میزد و انواع اهانت میکرد

و در ~~تکمیلات و مصفی~~ قصص مشکوة میگوید که یزید لعین سر مبارک

حسین امین را بانواع اهانت کرد و در مدینه

نامه فرستاده بود که سر مبارک حسین امین را

برابر نامه روان دارند .

و در واقدی میگوید که بعد شهادت حسین امین یزید

لعین در مدینه لشکر فرستاد و ابن عقبه سردار لشکر

بود یازده روز در مدینه مبارک جنگ شد پنج

هزار و پانصد (از فرزندان) صحابه شهادت یافتند مدینه و خانه

مصطفی صلعم تا سه روز غارت کردند درخت

ام المومنین ام سلمه و حفصه غارت کردند و حرم

رسول علیه السلام که اندرون بود بطریق

بندیان گرفتند

و در مشکوة میگوید که سر مبارک حسین بن علی را

رنگ کرده آورده بودند برنگ وسمه که مثل رنگ

نیل است

و در صحیح بخاری و مسلم میگوید که انس گفت دیدم

سر مبارک حسین را بیاوردند و در طشت و از گونه

نهادند و بر بینی مبارک او بنوک نیزه میزدند

درون شهر

وبطریق تمسخر واستهزا کلمات میگفتند و در
اهانت کردن سر مبارک حسین امین که از یزید لعین
صادر شد روایات بسیار و آثار کثیرست از جهت
اطالت نوشته نشد وازانجمله است که حضرت
قطب المحققین شیخ رکن الدین علاء الدوله
السمنانی که در رساله فلاح آورده است که
در حینی که سر مبارک حضرت امام حسین نزد یزید آوردند
این ابیات بنظم آورده بطریق سرور و بهجت میخواندند

نظم

یشیر الیها بالبنان کانما

یشیر الی البیت العتیق المحرم

فان حرمت یوما علی دین احمد

فخذها علی دین المسیح ابن مریم

وگویند در وقت شنیدن واقعه کربلا این ابیات نیز میخواند

فيا ليت اشياخي ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحا

ثم قالوا يا يزيد لا تشل

لست من خندف ان لم انتقم

من بني احمد ما كان فعل

لعبت هاشم بالملك فلا

خبر جاء ولا وحي نزل

قد قتلنا القوم من ساداتهم

و

وعدلناه ببدر فاعتدل

واشد قباد فی الید وبقا

فی الدعاء لاتشکل ولا تکل

حاصل الامر چون قتل حضرت حسین بوی اضافت است

از مصطفی صلعم وابن عباس وسائر اکابر واسافل

وانام ومردان وزنان وکبار وصغار از انکاه

الی یومنا هذا پس بتحقیق شد که او بقتلش آمر

وراضی بود وبروایات صریح نیز ثابت شد

پس بروی لعنت باتفاق جائز ست وفتوی

همبرین قولست

و فی تمهید السلمی اختلفوا فی لعن یزید بن معویة

قال بعضهم لا یجوز اللعن علیه لانه کان امام

المسلمین فی سنین وقال بعضهم یجوز اللعن علیه

لانه کفر بالله حین امر بقتل الحسین و رضی بذلک

وقال بعضهم ان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین

انما امرهم بطلب البیعة او باخذه وحمله الیه

وهم قتلوه بغیر امره وما رضی بذلک والاصح

ان نقول بانه لو امر یزید بقتل الحسین او اجازه

او رضی بذلک او جوز اللعن علی اهل البیت

فانه یجوز اللعن علیه والا فلا   حاصله

بعضے گویند لعنت بر یزید روا نیست ازانکه امام مسلمانان

بود فمنقول له یزید متغلب بود نه امام زیرا چه

امامت امیر المومنین حسن مر حسین را بود چنانچه ازانکه

الی یومنا هذا خطبه خلافت وی از خطبای اهل

سنت و جماعت شنیده باشی و بعد شهادت

حسین گویند که بعد شش ماه یزید پلید مردار شد

و بجهنم پیوست فالدلیل یمنع اللعن علیه فاسد

والبناء علی الفاسد فاسد جواب دیگر

واگر تقدیر بمنع لعن بر بوکنیم که امام بود و الامام

علی الکفر لیس بمعصوم فدلیله لایفید

بعضی گویند که یزید پلید لعین بقتلش راضی و آمر نبود

فنقول له مخبر این خبر نافی است و قول النافی

مردود است باتفاق الروایات کما عرف فی الشهادة

و بعضی گویند یزید لعین لشکر را نفرموده بود بکشتن حسین

این بلکه فرموده بود بطلب بیعت لشکر فرستاده بود

اضعف است بوجوه وجه اول آنکه خلیفه بر حق

و امام مطلق حسین ایشان بود امام حسین را می بایست
که آن باغی متغلب را بقهر و قصد و حرب و عنوة
بدست می آورد نه باغی متغلب را که پادشاه دنیا و آخرت
را بطلب بیعت لشکر فرستد   وجه دوم آنکه
هیچ عاقل نه پسندد که چهل هزار سوار آب فرات را
بگیرد و دو روز تشنه دارند و جنگ شود و فوج فوج
لشکر آید او را امر بنامردی نکرده باشد   وجه سیوم
آنکه چهل هزار سوار بغیر قصد حرب بطلب بیعت آید هیچ
عاقل هرگز نپذیرد که نامزد نکرده باشد گمان نیک آنست

که این دلائل ضعیفه اتباع وی اقامت کرده اند

بوقت ملک مروانیان گفته و بعضی گویند یزید پلید

لعین بقتل حسین ابن شهید امر و راضی بود

و این قول موافق اخبار و مطابق آثار مشهور

و متواتر ست کما بیناه غیر مرة و او برضا و امر

بقتلش کافر شد لان الرضا بالکفر کفر و

بالفسق فسق و بقتله کفر قوله و الاصح لفظ الاصح

فتوی ست چنانچه در ذخیره و مضمرات و کشف مذکور ست

وقد ذکرناه من قبل

۱۳۶

وفی النسفیة شرح العقائد لمولانا سعد الحق

والدین رح فی الکف عند ذکر الصحابة اختلفوا

فی یزید بن معوية حتی ذکر فی الخلاصة وغیرها انه

لاینبغی اللعن علی یزید ولا علی الحجاج لان النبی صلعم

نهی عن اللعن للمصلین ومن کان من اهل القبلة وما

نقل من لعن النبی لبعض اهل القبلة فلما انه یعلم

من احوال الناس ما لا یعلم غیره وبعضهم اطلق اللعن

علیه لانه کفر بالله حین امر بقتل الحسین واتفقوا

علی جواز اللعن علی من قتله او امر به او اجازه او رضی به او استبشر لذلک

والحق ان رضاء یزید بقتل الحسین واستبشاره
بذلک واهانة اهل البیت مما تواتر معناه و ان کان
تفاصیله احادا فنحن لا نتوقف فی شانه بل فی ایمانه
لعن الله علیه وعلی انصاره واعوانه حاصل در خلاصه
وجز ان میگوید که لعن یزید واجب نیست وهو لا ینافی الجواز
والاستحقاق کذا فی المعدن لفظ ینبغی مستعمل — در الاستحباب
دون الواجب و فوق المستحب ولعن بر اهل قبله
وقتی منهی است که کفر وی معلوم نباشد و این معنی هم از
قول امام مستفاد است وهو قوله ان النبی صلعم لعلم من

احوال الناس و چون یزید بقتلش کافر شد و کفرش

بما معلوم گشت بحکم ظاهر پس لعنت کردن بر و جایز

باشد دیگر اگر کسی کفر کند تا هم از ان فعل توبه نکند

و راجع نشود اگر چه جمیع اساس شرایع بر پا دارد

مومن نباشد و در توبهٔ یزید پلید هیچ قولی از

علمای ثقات نیافتیم تا دلیل منع لعنش بودی

دیگر انکه اگر یزید بقتلش راضی نشدی ظن المومنین خیر

در حق وی بودی دیگر انکه اگر ایذای اولاد رسول صلعم

باتفاق کفر نبودی باصلاح کاران پلید می کوشیدیم

کافر

علی سبیل الاستحباب والاستحسان وبعضی بروی لعنت
مطلق گفته اند سوا رکان اهل قبله باشد یا نباشد
زیرا که با نفس فعلش کافر شد و بر کفار لعن جائز است
نه لعن فسق لان اللعن علی الکافر للطرد من الرحمة ابدا
وسرمدا وعلی الفاسق للطرد فی التوقیت کالنار
للکافر بالتابید وبالفاسق بالتوقیت
قوله حین امر یعنی یزید کافر شد بهنگامیکه فرمود قتل حسین را
لان الامر بالکفر کفر سواء یفعله المامور اولا
واتفاق اهل سنت وجماعت انست که لعنت کردن جائز است

هر که امیر المومنین حسین را کشته است یا بکشتن فرموده است

و یا رضا داده و یا لعن گفته و فرموده و روا داشته

بر اهلبیت رسول چنانچه می ارند که یزیدیان در عیده و غیر عید

بعد خطبه خواندن بر اهلبیت رسول لعن میگفتند و لعن را

حق گمان میبردند و فی اللامشی الحق والصدق و

الصواب بمعنی واحد است قوله ان رضا یزید

ان ناصبه و اسمها رضا و خبرها ما تواتر و متواتر

بر دو نوع است تواتر لفظی و ان نقل عبارت بحروف

و الفاظ متفقه است کالقران دوم تواتر معنوی

چنانچه شجاعت حضرت علی رض و سخاوت حاتم و علم ابو حنیفه رح

و عدل نوشیروان و تفاصیلها مختلفة و هی بمجموعها

تدل علی معنی واحد فدلت بجمیعها علی ثبوت ذلک المعنی

بطریق التواتر و ان لم یقع العلم بکل فرد من تلک الافراد

او نقول و ان کان هذا علی طریق الاحاد لکن وقع

العلم بهذا المعنی علی سبیل التواتر یعنی این همه

تواترها منقولست بتفاصیل مختلفه چنانچه بعضی گویند

در جنگ احد حضرت مرتضی علی رض فوجها شکست و بعضی

گویند در خیبر کنده و بعضی گویند حصار سلاسل فتح کرد

و خود لکن

و غیر ذلک قوله والکان تفاصیله احادا اگرچه

بر طریق فرض و تقدیر تفاصیل احاد باشد فنحن لا

نتوقف الفا فی الحکم بل فی ایمانه بل ههنا للتاکید

کذا فی الزاهدیة عند قوله تعالی بل الذین کفروا

یکذبون والله اعلم بما یوعون ای این کافران

قرانرا قبول نمیکنند و نیز دروغزن میگویند

فالحاصل صدق و صوابست بدرستیکه یزید پلید لعین

بقتل حسین امین و طلب شادی کردن وی بدین و

اهانت بر اهلبیت رسول از اخبارست که آن اخبار

تواتر معنویست اگرچه تفاصیل احادیث آحاد است پس حکم آن

که ما توقف کنیم بر عدم رضای وی و نیز در ثبوت ایمان وی

لعنت خدا بر وی باد و بر یاران او و اعوان وی

ولهذا قال قطب العالم جلال الحق والشرع والدین رح

در محل ولم یلعن فی قصیدته اللامیة شعر الامالیه

ولعنة العالمین علی یزید

لان شقاوته تبین فی الفعال

وقال حماد بن علقمة فی قصیدته قصیدة

الا لعن الرحمن لال معاویة

والحزب عند لعنة لا يقطر

بعدد الحصا والنمل والابل

وبنبت الثرى يتزوجد وتبكر

وقال احد من المتاخرين في مجاوبات الامالية شعر اللامية

ولا ينظر يزيد بعد موته

سوى الملعون في ايذاء عال

قال الشاعر بيت

همی کویم بر ولعنت بشاید

ولی بجد بل ببعد باید ایضا

باغض ال محمد جاودان در دوزخست

کافر وملعون یزید زرد گوش و رو سیاه

~~العم~~ بنگی ~~ر~~ و ~~رافضی~~ ناصبی و خارجی از روی شرع لاقید

لاتقنداین هر سه بهر نار و ~~تعب از زیاه~~ نفت و بوریاه بیت

اب کوثر کی خورند انها که دادند از خری

دین خود از دست بر امید داوند در غوا

سوال صاحب امالیه و امثال وی لعن بر یزید

منع میکنند قول ایشان حجت هست یا نه

جواب قول ایشان حجت نیست بوجوه اول انکه

مذهب و عدالت و نام صاحب امالیه و امثالش

محقق و معلوم نیست و نیز دانسته نمیشود که از

اعوانش بود یا نه چون مشهور نیست متواتر نباشد مستور باشد

و فی الخانیه و غیرها خبر المستور کالفاسق الحامیه

لایکون قوله حجة باتفاق الروایات لعدم المعرفة

فی فسقه و عدالته دوم انکه چون صاحب امالیه متهم است لامیه

که گویند وی از اعوان و هوای یزید پلید بود و علیه العلویه

و اجماع علمای اهل سنت و اهل بیت اجماع است

اگر دو یا سه باشند کما عرف فی الاصول

نقول آمتهم مردود فی الادیان کلها سیوم انکه

لاتشبه

چون صاحب اتالیه منع لعنش بغیر دلیل کرد وقول مجتهد

بغیر دلیل حجت وموجب فتوی نیست وفی احیاء کلام

وفی السراجیة قال ابو یوسف وزفر وعتبه بن یزید

لایحل لاحد ان یفتی بقولنا مالم یعلم من این قلنا

چهارم انکه فتوی بر لعن یزید اولی ست زیرا که مصطفی صلعم

وابن عباس وسائر کبار قتلش بیزید اضافت کرده اند

وآمر وراضی نوشته اند وعدالت ودیانت حماد

بن علقمه وسید جلال الحق والدین البخاری ومولانا

سعد الدین معلوم ست که در ورع وتقوی پیران عصر

بوده اند چون ایشان بروی لعنت کرده اند پس فتوی

بر رخصت لعن وی اولی تر باشد

وفی السراجیه سئل الامام العلی السعدی رحمه الله تعالی

عن الفقیه حین افتی بجوابین کیف یتبع قال یتبع مختلفین

اقدمهما بعد ان یکون اورعهما پنجم اکر آفات

دلیل کنند که لم یاموا القوم لقبلة فجوابه قلنا من قبل

ششم اکر تمسک کنند بر قول ولا تکفروا الاهل القبلة

قلنا فی شروح الحافظیة ای لا تعاملوا بهم کمعاملة الکفار

کالخراج والجزیه ونحو ذلک مما ذکرناه فی المرتدین

هفتم آنکه چون در کتب تفحص کردیم که در منع لعن وی

هیچ روایتی بتصریح از امامان مذاهب اربعه وتلامیذ

ایشان بازنیافتیم ودر جواز لعن وی از سلف

کبار اخبار واقوال رسیده کما ذکرنا فکیف ینافی

بقول صاحب الامالیه وامثاله الاامیه

هشتم اگرچه عدالت ومذهب صاحب الامالیه وامثاله

معلوم باشد منع وی مقتضی حرمت نبود لانه یمنع

اللطن الا ان نهی الله ونهی رسوله لا یقتضی الحرمة

بالاطلاق

بالاطلاق لانه متنوع بالانواع وهی الکراهة

والحرمة والشفقة والکراهة کذا فی کتب الاصول والبزدویة

نهم آنکه چون بتواتر مسموع است که ایذای خاندان کرام

از یزید پلید لعین صادر شده است پس عداوت و اهانت

وی اسارت او است زیراکه اگر کسی با فرزندان

بادشاه عناد کند یا باغی شود نتواند که از خواص وکن

شاه باشد برعایت او دم زند وعلیه النصوص والاخبار

والمعقول والمنقول

وفی الحافظیة وما ورد به الشرع ولا یاباه العقل

یجب قبوله هر آینه از مصطفی صلعم این آیت که یاد دار
و بدر خود را بهر امت در بازد و حسن و حسین و فاطمه از
جهت شفاعت آرد کابین فاطمه و فقر ما ازادی دوزخ
باشد و فقر مصطفی و مرتضی و حسن و حسین و فاطمه شفیع
مجرمان باشد و حسن و حسین که عظمت ایشان شمه شنیدی
بهلاک رسانند از امت این سزد که رعایت و اعانت
موذیان خاندان وی کنند و کوشند اللهم متعنا
بهم و بحبهم ولا تهلکنا مع الهالکین ببغضهم
شرط محبت آنست که از اندوه دوست اندوه گنی و دشمن او را

دشمنی ودشمن سگ ویرا از دشمنان خود دشمن تر دانم

وانچه در باب دشمنان باید کرد در حق دشمنان وی کنی

و در کفایه شعبی میگوید روزی وزیر عبد الملک بن مروان

امام شعبی را پرسید که از وقت رحلت مصطفی صلعم

تا امروز پنجاه سال برابر است و یزیدیان همچنان حادثه کردند اما

نماز وحج و زکوه و روزه بجا می ارند و در مودت و

محبت مصطفی صلعم مبالغه میکنند بجدی که عبد الملک شنید

که موی مبارک محاسن مصطفی صلعم می ارند دو میل پیاده

باستقبال بیرون امد و در صندوقی که موی مبارک بود

بر سر کرد و در شهر در آورد امام شعبی گفت مثل شما

بکسی ماند که مصحف در زیر پا نهد و کفش پیغمبر صلعم بر سر

زیرا که من نزد صحابه کبار رفته بودم که ایشان در این وقت

در صدر حیات بوده اند و پیر معمر مانده زبان ایشان

رفتم دیدم بعضی ترک جمعه و سخن با اهل و عیال کرده اند

و بعضی منزوی بکوه و در دشت مانده اند پرسیدم چرا

چنین شده اید و مانده اید گفتند که روی اینچنین امت

که ظاهر دعوی ایمان کنند و جگر گوشگان رسول صلعم را

آزار دادند و ناحق کشتند نتوانیم دید پس زیرا از

روی ایشان

و از

وزارت دست برداشت و تائب شد القصه یزید
لعین بامر قتل حسین امین باتفاق کافر و مردود شد
و موجب لعن گردید

سوال اگر کسی قیاس کند قصه برادران یوسف را بر یزید
و گوید که در تفسیر احقاف میگوید که کشتن و قصد کشتن
پیغمبر کفرست و برادران یوسف از گفتن اقتلوا
یوسف کافر نشدند بدلیل آنکه ایشانرا در نبوت یوسف
علم نبود همچنین یزید را علم نبود که کشتن حسین کفرست
واهانت ایشان عترت مصطفی صلعم خواسته پس قاتل حسین

و آمر وی کافر نباشد ؟

جواب این بچند وجه است اول آنکه کسیکه

گوید او را علم نبود خبر بنفی است و خبر نفی منفی است

دوم آنکه علم و عدم علم امر مبطن است و نحن نحکم بالظاهر

لهذا در ینابیع میگوید هزل بکفر کفر است اگرچه

قصد کفر نباشد

و در شرح لامیه میگوید که هازل بکفر عند الله و عند الناس

کافر است سیوم گمان عدم علم در حق کسی کنند که او

مجنون یا دیوانه یا صغیر باشد و یزید لعین ظاهرا

انچنین نبود چهارم انکه در تفسیر فقها میکوید

که اولی انست که ما حکم بقطع نکنیم که برادران یوسف

انبیا بودند یا نی زیرا چه نبوت ایشان بدلیل قطعی

و بخبر صحیح ثابت نیست پس بنابر قول انکسان که انبیا نبودند

معصوم نیستند پس چرا کافر نباشند پنجم

انکه اکر تسلیم کنیم که برادران یوسف علیه السلام انبیا بودند

وان فعل ازایشان در حالت صغر و نارسیدکی صادر

شده بدلیل قوله تعالی یرتع ویلعب وبدلیل انکه

بپیرهن خون آلود علامت اوردند و کفتند فاکله الذئب

و فعل صبی عفو است کذا فی تفسیر الکشف

و یزید لعب صغیرک و یا نابالغ نبود که این قیاس بروی

توان کرد تتمه آنکه بر تقدیر تسلیم بلاغت ایشان

بگوییم که اقتلوا یوسف از ایشان صادر نشده است

بر دلیل قوله تعالی یخل لکم وجه ابیکم اگر بیگانه

نبودی یخل لنا وجه ابینا گفتندی

و در تفسیر امام نجم الدین میگوید برادران مهتر یوسف

با نو شده شدند که با یوسف چه باید کرد شیطان لعین

بصورت پیری شده بیامد و گفت یوسف را بکشید یا دور جای کنید:

ایشان گفتند با پدر عاق خواهیم شد و بجزای
عاصی خواهیم گشت شیطان گفت استغفار کنید
و از صالحان گردید

امام رکن الحق والدین المعروف بخواهرزاده رحمه الله
میگوید که اقتلوا یوسف از برادران مهتر یوسف حدیث
نفس بود بغیر عزم و بغیر قصد و جزم و حدیث نفس
عفو شست پس استدلال منع لعن یزید برین از اتمام دور ست
و این تمام بحث در اعلام الهدی و غیر آن مذکور ست

الحدیث الثالث في الكشاف الا و من مات على

بغض ال محمد جاء یوم القیمة کتب بین عینیه

ایس من رحمة الله الا و من مات علی بغض

ال محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض ال محمد

لم یشم رائحة الجنة مصطفی فرمود صلعم بدان و اگاه

باش هر که برد دشمنی اولاد رسول بمیرد بیاید روز قیامت

درحالیکه نوشته باشد میان دو چشمش که نومید است

از رحمت خدای تعالی و هر که برد دشمنی اولاد محمد بمیرد

کافر مرده باشد و هر که برد دشمنی ال محمد بمیرد هرگز بوی بهشت

بوی نرسد

الحد

۱۵۸

الحدیث الرابع فی الاربعین من ابغض اولادی

فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله تعالی

ومن ابغض الله تعالی فهو فی النار مصطفی صلعم فرمود

هر که دشمن دارد اولاد مرا بدرستی وتحقیق که مرا دشمن داشته

باشد وهر که مرا دشمن دارد بتحقیق خدای تعالی را دشمن

داشته باشد وهر که خداوند تعالی را دشمن دارد در آتش رود

والنار ابلغ من جهنم لان جهنم مقام وسیع یمکن ان

لایکون فی النار بدانکه دشمن سادات بتحقیق دشمن

خداست ازانکه مصطفی محبوب خداست وعلوی محبوب

مصطفی نیست هر که گوید که محبوب رسول را دوست نمیدارم

کافر شود بجهة آنکه اگر گوید که مصطفی صلعم کدو را دوست

داشته است و من دوست نمیدارم کافر شود

و در فتاوی ظهیری آورده است که روزی هارون الرشید

با امام ابو یوسف قاضی[٢٠] طعام میخورد و ذکر کدو افتاد ٢ یکجا

امام ابو یوسف گفت که مصطفی صلعم کدو را دوست میداشت

حاجب هارون گفت من دوست نمیدارم ابو یوسف گفت

یا امیر المؤمنین بفرمائید که این حاجب توبه کند

و یا بگو گردن زنند من فتوی میدهم در کشتن این حاجب

بس

پس آن حاجب فی الحال توبه کرد چون از دوست
نا داشتن که دو کفر لازم بود خاصة از نا دوستی علویه
که احب الاحبا بوده‌اند کفر تر باشد بدانکه هرکه رعایت
اولاد رسول کرد از ضلالت هدایت و از شقاوت
سعادت یابد ای عزیز من در حکایت آورده‌اند
که در زمان سلطان شمس الدین التمش دهلوی سادات را رواج نبود
روزی گبری صد ساله خورده بر سلطان رسید سلطان با وی
الفت کرد و او را یکی از خواصان خود گردانید
و هر بار وی را باسلام ترغیب می‌نمود روزی گفت

حکایت گبر مسلمان

محمد بشر بود یا ملک گفت بشر بود گفت اگر وی را اولاد
میبود موجب سجده و ایمان میشد سلطان گفت فرزندان
وی اصحاب دو جبه و منشور راند که ایشان را سید خوانند
کبر نعره زد و گفت ای شاه این جنس در شما افزونست
در مسکدی مردمان اگر بر کتاب ما می آیند ما را ننگ و عار
می آید پس معلوم شد که جد ایشان محقر ست ای شاه
گرویدن در دین کسی که فرزندان او چنین باشند ترا دعوی
خلافت جد ایشان حرام و ناجائز ست ای شاه قیاس کن
در شهری که فرزندان پادشاه را چنین خوار کنند ذمه برخیزد

وحرب قائم گردد ای شاه در میان قوم مازندران

اشراف اند اگرچه ما را نیابت و خلافت از ایشان نیست

اما اگر کسی ایشان را بکشد یا بیازارد ما را او را برابر آریم از شرع — و آن بسیاست بکشیم

چهار التماس داریم اگر باجابت مقرون کنی ایمان و خلافت

تو درست باشد والا کفر و کافری بهتر است و از زندگی مردن

و از گذاشتن خلافت بهتر است اول آنکه انعام

و اکرام درباره ایشان فرمایی که از احتیاج خلق فارغ شوند

و کسی ایشان را بنظر اهانت نه بیند و تو نیز حق خلافت

و نیابت جد ایشان بجا آورده باشی دوم آنکه

اگر بنویسند ایشانرا انیس و جلیس خود کردانند تا بدین بهانه

چیزی از خدمت ایشان از تو برسد   سیوم انکه

اگر تو نیز بکفرهای این علما اهل تبار را که فتوی دهند

که محمد صم را فرزندی و ولدی نبود و هرکه خود را پسر او خواند

خون او در گردن او باشد   چهارم انکه اگر علمای حق

نگاهدار تیر و فتوی بدروغ ندهند این چیزها ترا میسر نگردد

از دین صلاح ایشان بازگرد   و در دین کفر پیش گیر تا ترا حق

ایشان و حق صلاح ایشان ادا نمودن نباشد و بدان گرفته

نشوی جای خنده و محل طعنه نباشد عجب ترین عجایب است

که کبران از زشتی معامله ایشان خود را سخنی تر دانند

پس سلطان ویرا در کنار گرفت و نعره زد و منصف شد

و تحسین کردن آغاز کرد و گفت که در چنین دل کفر چگونه باشد

و با این معامله که ما داریم دین چگونه گیرد در حال کلمه گفت و

مسلمان شد و یکی از واصلان حق گشت ببرکت رعایت

اولاد رسول صلعم می آرند که بعد از آن سلطان شمس الدین

انار الله برهانه در حق سادات اعتقاد راسخ و عقیده

صادق داشت و بارها می گفت که فردا ما را از شیخ و

دانشمند مخلص نباشد فردای روز قیامت کار بسر را بنیابت

هر که مخالف رسول‌الله باشد نه هیچ نبی و پیر آگاهند و نه هیچ ولی بر خود
بخوانند جز آنکه ایشان گمرهانند و هر بار سیدالسادات سید مبارک
غزنوی را ببار خاص و عام متصل خوردنش زدی و بارها
سید قطب‌الدین را راستای خود جای دادی و بارها دست
در دامن سید مبارک غزنوی زدی و بتواضع و شکستگی گفتی
که من ترک عجمی ام ببرکت جد شما بپادشاهی رسیده ام
و بمعاصی نفس گرفتارم و دست در دامن شما زده ام که
فرزندان و جگرگوشگان رسول‌اید و با سرور عالمیان سری دیگر
و انبساط کلی دارید فردا این عاصی را از دست نگذارید تا حجت باشد

از نسید مبارک عهدنامه ستید تا فردای قیامت
شفاعت کنند عزیز من روز قیامت روز صعبست
امیر انجا اسیر گردد و اسیر انجا امیر خواهد شد
و شاه بفقیر پناه اورد و هر یکی متحیر و مدهوش باشد
انبیا و اولیا مبهوت شوند و نفسی نفسی گویند تا انکه
ادم سوی علم مصطفی صلعم بشتابد و خلیل الله شفاعت
خواهد و مصطفی صلی الله علیه واله وسلم کمر شفاعت بندد
هر که محب و مخلص خاندانست بشفاعت مشرف گردد
و معاند و مخالف بشقاوت نگونسار شود و دوستان

سید اصفیا و محبان اولاد وی بر سریر جنت
در سرور شوند و دشمنان در حزن محزون در دوزخ
روند عزیز من هر کرا بدولت و نعمت سرشته
وآراسته اند و خصال حمیده و عادات ستوده
پیراسته اند روح او را با قلوب اطهار اولاد
سید ابرار مونس گردانیده اذا اراد الله
شیئا هیا له اسبابه سعادت در رعایت
ارباب سیادت است هم ازینجاست که درویشان
مریدان را شجره دهند تا مراتب هر کسی بترتیب شناسند

نیکو اندیشند که سادات از خانهٔ مصطفی صلعم
و مرتضی پیغمبرزاده اند اگر هزار در هزار بیهر جمع شوند
که معاند اولاد رسول باشند نتوانند رهاند بلکه مرید
هرکه معاند اولاد رسول باشد فردای قیامت ان پیر نیز
شرمنده گردد آیا نمی بینی که اگر کسی از خواصان
شاه رعایت معاند شاه کند و یا بر خود جای دهد
او نیز در بلا افتد و این نوع عیانست اطهی
جامع این مجموعه و کاتب این رساله و قاری این
سطور و سامع این مذکور را زیر علم سید عالم مبعوث

و بمحبت اولاد مخصوص فرمای و همبرین میران

و برانگیزان و برکات آن باین بیچاره ارزانی

گردان و با یار و اجداد و اولاد و احفاد آنحضرت

و اولیای او صلعم نجات فرمای بمنه و کرمه

لله در القائل ابیات

ساوات نور دیدهٔ انسان عالمند

از حرمت محمد و از عترت علی

فردا طعام معده دوزخ کسی بود

کامروز در محبت شان نیست مبتلی

گر خورده ز ایشان صادر شود چه باک

نتوان بر ید خدمت شان زار جا هلی

بر حکم انکه سید کونین گفته است

الصالحون لله والطالحون لی

الحمد لله که رساله مناقب السادات شیخ شهاب الدین دولت آبادی

از دست من کمنام حسین الدین احمد عفا الله عنه الی الابد

بتاریخ ۸ اگهن ۱۲۹۶ سنه بنگاله موافق ۲۲ نومبر ۱۸۸۹ سنه ع

بروز جمعه باتمام رسید و به پیشکش جناب سیادت مآب مولانا

و بالفضل اولانا سید صدر الدین احمد صاحب لا متوطن سرسه حلالی دام ظله نموده شد

[illegible]

قد وقع الفراغ من تصحيح هذا الكتاب اول ربيع الثاني

يوم الاثنين سنة ۱۳۰۰ هجری نبوی صلی الله علیه وآله الطاهرین

صححه المولوی حبیب الله والمولوی محمد حسین مدرسی مدرسه

العلیة المبارکة والفقیر سید اسد الله ... المولوی ...

محمد الحسینی ...

رضا طلبه حبیب الله ... و مولوی محمد حسین صاحب مقابله این کتاب ... شد

